از سری کتابهای سازمان آموزشی علوی

دستور زبان فارسی

به انضمام صد بیت تجزیه و ترکیب مطابق با نظام جدید آموزشی

مؤلفین: محمد روائی • جهانگیر معصومی گیوی






تهران ـ خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران ساختمان ظروفچی شماره‌ی ۲۷۸ طبقه‌ی سوم
شماره‌ی ۱۰ انتشارات علوی تلفن ۱۳ ۷۵ ۶۴

کتابهایی که بوسیله این سازمان منتشر شده



علوی



۱. **ادبیات کنکور** ـ جلال ابراهیمی ، دکتر قاسم انصاری ، محمد حسن طهوری واقعی ، علی مرتضائیان.

۲. **راهنمای ادبیات چهارم** ـ محمد روائی ، دکتر کورش صفوی ، جهانگیر معصومی کیوی .

۳. **زبان** ـ محمود امیری (شهاب) ، مختار ساد ، دکتر محمدحسن کشاورز ، محمد رضا کشمیری ، احمد حسین مدبری .

۴. **راهنمای شیمی سال چهارم ۱** ـ مرتضی نیک‌نور .

۵. **راهنمای شیمی چهارم ۲** ـ حسام امینی ، دکتر علی‌اکبر رئیسی سیری ، دکتر محمد رضا ملاردی .

۶. **شیمی کنکور** ـ دکتر یحیی سلطانی ، جعفر کلیاپانور ، علی نعیمی ، عباس مستحفظ ، حسن مسعودی ، رضا یکتا گنجه‌ای

۷. **ریاضیات کنکور فنی و ریاضی** ـ مهندس عبدالله باکراد سرایی ، میرزا جلیلی ، مهدی صنیعی تهرانی ، حسن عبور ، باقر کوهری ، احمد فیروزنیا ، خسرو محمدی ، دکتر سید علی موسوی ، سید محمود وزیرنیا ، غلامعلی هدایتی مقدم ، احمد رضا ساوری ، محمود نظری ، مهرنوش ، سید جلیل حاجی میر

۸. **جبر و آنالیز چهارم** ـ دکتر نوروز ایرد دوستدار ، علی‌اکبر واحدی آملی.

۹. **ریاضیات جدید** ـ دکتر ارسلان شادمان ، دکتر کاظم للهی ، علی‌اکبر واحدی آملی.

۱۰. **هندسه تحلیلی سال چهارم** ـ مهندس بیژن شمس ، دکتر محمد کودرزی .

۱۱. **فیزیک و مکانیک** ـ دکتر ضیا طاهری ، دکتر گلستانیان ، دکتر لامعی ، مهندس محمد حسن قطبی ، دکتر سید محمد مدبرنیا ، غلامرضا مودبی ، کریم نمینی ، مهندس منصور وفا ، کمال حاج آقازاده ، ناصر کنابی ، سید اسدالله میرحسینی ، محمد علی نرسکور .

۱۲. **تاریخ و جغرافیا و جامعه شناسی و اقتصاد** ـ دکتر رسول وهاب زاده ، عباس منصور ، عبدالحمید بحرالعلومی ، همایون نفضلی

۱۳. **زیست شناسی** ـ دکتر بهرور بهبودی ، مظفر دارابی مقدم ، دکتر ذبانت نژاد ، جواد رباحی ، دکتر یحیی سلطانی ، مقصود عبادللهی .

۱۴. **زمین شناسی کنکور** ـ دکتر جواد الیاسی ، دکتر محسن نورکرمانی ، دکتر معین وزیری .

۱۵. **راهنمای زمین شناسی چهارم** ـ مقصود عبادللهی ، محمد میرزاده .

۱۶. **سنجش استعداد تحصیلی** ـ دکتر سید عبدالحسین حجاری ، دکتر سید یحیی سلطانی ، احمد فیروزنیا ، مهندس فیروز فیروزنیا ، معصومه محمدزاده ، دکتر سید علی میربان .

قیمت ۱۵۰ ریال



دستور زبان فارسی

محمد روایی - جهانگیر معصومی

شناسنامه کتاب :

نام : دستور زبان فارسی
مولفان : محمد روایی ـ جهانگیر معصومی
تعدادصفحات : ۱۰۸
چاپ اول : پائیز ۱۳۶۱
تیراژ : سه هزار
ناشر : انتشارات علوی
چاپ : خدمات چاپ



کتاب است آئینهٔ روزگار
که بینی در او رازها، بی‌شمار.

استاد فروزانفر

کنجکاوی از ویژگیهای ذهن بیدار آدمی است. تلاش ما در زندگی بر این است که بر رازهستی دست یابیم و هر معلومی را جانشین مجهولی سازیم.
در این مُهِّم یاور راستین وصادق ماکتاب است.
کتاب فراهم آمدهٔ اندیشه‌ها، رازها، و خاطره‌های برگزیدگان است.
اگر کتاب را از زندگی انسان‌ها حذف کنیم بشریّت را از معرفت و دانش خَلع کرده‌ایم. چرا که تعالی فکر و غنای اندیشه، یگانه‌وسیلهٔ ارتقاء به مقام والای انسانی است و این وظیفه را کتاب نگاهبانی امین و در خور می‌تواند باشد.

سازمان انتشاراتی علوی پیشبرد فرهنگِ کشور و اعتلای اندیشهٔ نوجوانان را ــ در حدِّ امکاناتِ خود ــ مُتَعهِّد است و در راه نَیلْ به این آرمان، با کوششی پیگیر کتابهایی را چاپ و نشر میکند که اعتلای فکری دانش‌آموزان را تضمین کند.

مطالبِ هر کتاب ــ با بهره گیری از تجربیّات صاحبنظران ومؤلّفان ممتاز ــ آنچنان با دقّت و آگاهانه تهیّه و تنظیم می‌شود که خواننده را از مُعلّم و روی بُردن به کتابهایِ ـ مشابه بی نیاز سازد و در واقع خود آموزی به حساب آید . . .

اینک کتاب "دستور زبان فارسی "تألیف آقایان محمّد ــ روایی و جهانگیر معصومی راکه در دست دارید . مصداقی براین مُدّعامی‌توان دانست .

* * *

روی جلد ، ارکان اربعه‌ی فرهنگ وادبِ ایران :

فردوسی ،
مولوی ،
سعدی و
حافظ .

کارجوان باذوق شهریار روائی است

فهرست

پیشگفتار

نخستین‌کتابی که در " دستور زبان‌فارسی" انتشار یافت به قلم میرزا حبیب اصفهانی بود با عنوان "دستور سخن" که به سال ۱۲۸۹ قمری در اسلامبول طبع ونشر گردید.

پس از آن از کتابهای " زبان آموز" علی اکبرخان ناظم الاطبّاء (پدر مرحوم سعید نفیسی) "دستورزبان‌فارسی"غلامحسین کاشف (چاپ اسلامبول ۱۳۲۸ قمری) "نَهج الادب" نَجم الغنی خان (چاپ‌لکهنو۱۹۱۹ میلادی) "دستور زبان فارسی" استادعبد‌العظیم قریب (سه دوره چندین چاپ) " دستورزبان فارسی " تألیف استادان‌بزرگ: قریب، بهار، فروزانفر، همایی و رشیدیاسمی معروف به دستور پنج استاد در دو جلد. و " دستور زبان فارسی" استاد دانشمند و بزرگوارمان دکتر پرویز خانلری (چاپ ۱۳۵۱) می‌توان نام برد.

در فواصل انتشار کتابهای یاد شده دستور زبان‌های بسیار با قطع و حجم متفاوت انتشار یافت که همه از دو منبع با ارزش دستور زبان استاد قریب ودستور زبان استاد خانلری سود جسته و اغلب نیز به مأخذ مورد استفاده اشارتی نداشته‌اند.

و با جرأت می‌توان گفت هیچ نکته‌ی تازه‌ای به آن دو اثر نیفزوده‌اند و اگرهم گاهی خواسته‌اند به حجم کتاب خوداضافه کنند با وارد کردن اصطلاحات صرف ونحو عربی و یا مطالب بی ربط دیگر به "حشو" پرداخته‌اند و درهر حال تا امروز ــ هنوز هم ــ دستور زبان فارسی آن دو استادیکّه‌تاز این عرصه به شمارمی‌روند.

کتابی که اینک با عنوان "دستور زبان فارسی" در دست شماست یکی از تألیفات متعدّد نویسندگانِ آن است که‌برای رفعِ نیازِ دانش آموزان دبیرستان‌ها وکنکور تدوین گردیده و در آن همه‌ی مباحث‌اصلی دستور ــ با توجّه به نظامِ قدیم و جدید آموزشی‌ـبا ایجاز غیر مُخِلّ فراهم آمده و به خاطرافزودن حجم کتاب سطری ازاطناب مُمِلّ در آن راه نیافته است.

با اینهمه می‌دانیم همانند کلّیّه‌ی "دستور زبان"ها خالی از نقص نخواهد بود.

انتقاد را به جان پذیراییم تا در چاپهای آینده به رفع مَنْقَصَت‌هابپردازیم.

زبان فارسی

زبان فارسی سه دوره‌ی مشخص دارد:

۱ – **فارسی باستان** – زبان رایج در روزگار هخامنشیان که نمونه‌هایی از آن در کتیبه‌های خطِ میخی مرغاب، تختِ جمشید، شوش، نقشِ رستم، بیستون، هَمدان و اَلوند ... موجود است.

۲ – **فارسی میانه** – که در زمان اشکانیان متداول گردیده در عهد ساسانیان به‌صورت زبان رسمی در آمد پس از اسلام نیز تا قرن هفتم کمابیش در ایران شناخته بود و گاه‌گاه کتابی بدان پرداخته میشد.

۳ – **فارسی دری** – زبان عمومی ایرانیان در دوره‌ی اسلامی و همچنین زبان ادبی مِلّتِ ایران. زبان فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ و ...

همین زبانی است که امروزه بدان می‌نویسیم و گفتگو می‌کنیم.

دستورزبان فارسی

" دستورِ زبانِ فارسی " یکی از شاخه‌های ادبیّات است که از انواع کلمه و چگونگی ترکیب آنها بحث میکند و فَنِّ درست گفتن و درست نوشتن را به ما می‌آموزد.

برای فراگیری "دستورِ زبانِ فارسی" ابتدا باید الفبای زبان فارسی را شناخت. الفبای فارسی سی و سه حرف به ترتیب زیر است:

ا، همزه، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و، هـ، ی.

از این سی و سه حرف چهار حرف (پ، چ، ژ، گ) مخصوص زبان فارسی است و در کلمات عربی دیده نمیشود.

و هشت حرف (ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق) به زبان عربی اختصاص دارد و در زبان فارسی میانه و دری وجود نداشته است.

یاد آوری می‌کنیم از سی و سه حرف، این حروف را که به ابتدای کلمات متصّل می‌شوند حروف متّصل یا پیوسته نامند:

ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، هـ، ی

و هفت حرف زیر را که به اوّلِ کلمات متّصل نمی‌شوند مُنفصل یا گُسسته نامند.

ا، د، ذ، ر، ز، ژ، و

حَرَکات

در زبان فارسی سه حرکت داریم: زَبَرْ (َ) زیر (ِ) پیش (ُ) که به عربی به ترتیب فَتْحَه، کَسْره و ضَمّه نامند.
حرفی را که دارای حرکت نباشد ساکِن گویند و علامت آن دایره‌ی کوچکی است (ْ) که در بالای حرف میگذارند.

تشدید

اگر دو حرف هم جنس یا دو حرف قَریبُ المَخْرَج در کلمه‌ای به دنبال هم بیایند و حرفِ اوّل ساکن باشد حرف اوّل را حَذْف میکنند و روی حرفِ دوّم این علامت (ّ) را که تشدید نامند میگذارند.

دررِه — درّه　　　شب پره — شپّره

مَدّ

هر گاه در کلمه‌ای همزه و الف پشتِ سر هم قرار گیرند همزه را حذف کرده، روی الف این علامت (~) را که مَدّ مینامند میگذارند و مَدّ یعنی کشش صدا.

اءب — آب

هاء ملفوظ و هاء غیر ملفوظ

هاء بر دو قسم است: ملفوظ، غیر ملفوظ
هاء ملفوظ هم نوشته می‌شود هم خوانده میشود مانند: مِهر، راه
هاء غیر ملفوظ نوشته میشود لکن خوانده نمی‌شود مانند: تشنه، خامه
این حرف در فارسی میانه بصورت، تشنگ، خامگ بوده است و در جمع به صورت اوّلیّه بر میگردد: تشنگان.

همزه و الف

فرق همزه و الف آنست که همزه قبول حرکت میکند مانند: اسم، ارم
ولی الف همیشه ساکن است مانند: دار، بازار
الف هیچگاه در اوّلِ کلمه نمی‌آید بنابر این حرفِ اوّل اسفندیار، اسماعیل همزه اند نه الف.

همزه در فارسی فقط در اوّل واقع میشود بنابر این کلماتی که همزه در وسط یا آخِر آنهاست عربی‌اند نه فارسی.

تنوین

تنوین نون ساکنی است که در آخِرِ کلمات عربی تلفّظ میشود و نوشته نمی‌شود و به جای آن دو زَبَر، دو زیر، دو پیش میگذارند.

مانند: مثلاً (مثلن تلفظ میشود)

الحاق تنوین ــ که مخصوص کلمات عربی است ــ به کلمات فارسی و اروپایی غلط است.

مثلاً: جاناً، تلگرافاً و تلفناً نادرست است.

اقسام کلمات

کلمات را در دستور زبان‌ها بعضی بر ده، بعضی بر شش یا نه قسم دانسته‌اند و ما در این دستور با توجّه به نظام قدیم و جدید بر هشت تقسیم کرده‌ایم به ترتیب زیر:

اسم، صفت، ضمیر فعل، قید، حرفِ اضافه، حرفِ ربط، اصوات

طرز شناختن ترکیب:

ترکیب اضافه = اسم + اسم یا اسم + ضمیر مثل کتاب مهدی

ترکیب وصفی = اسم اضافه کسره + صفت یا صفت + اسم — آن روز (صفت اسم)

در ترکیب اضافه حتماً باید اسم اول اضافه کسره داشته باشد. دیوار سفید

ترکیب اضافی از مضاف و مضاف الیه ترکیب گردیده است. درِ کلاس - درخت [illegible]

ترکیب وصفی از موصوف و صفت ترکیب گردیده است. مرد خوب - زن پارسا

اسم

عام: شهر، کتاب...

خاص: رستم، اقیانوس کبیر...

ذات: اسب، کوه...

معنی: عقل، عشق...

معرفه: احمد، دفتر...

نکره: مردی، شهری...

مفرد: زن، برگ...

جمع: زنان، برگها...

بسیط: دیوار، قلم...

مرکب: قندان، دانشکده...

مصغر: بارو، دخترک...

اسم جمع: لشکر ملّت...

جامد: نیزه، سنگ...

مشتق: کوشش، خنده...

اسم

اسم کلمه‌ایست که‌برای نامیدن شخصی ، چیزی ، حیوانی ، نباتی یا جایی به کارمی‌رود :

کاوه ، شمشیر ، اسب ، درخت ، دبیرستان .

اسم عام ، اسم خاص

اسم عام (یا اسم جنس) : اسمی است که به افراد همجنس گفته شود :

مرد ، باغ ، شهر ، اسب

اسم خاص (یا اسم عَلم) : که بر شخص یا جایی مُعَیّن و مخصوص دلالت کند :

رستم ، پارک شهر ، اصفهان ، رخش

اسم ذات ، اسم معنی

اسم ذات : آن است که وجود خارجی داشته‌باشد یعنی آن را بتوان با دست لمس کرد و با چشم دید

قلم ، کتاب ، درخت ، زن

اسم معنی مفهومی را بیان میکند که وجودش وابسته به چیز دیگری است و نام حالت یا صفتی است .

بخت ، کینه ، عقل ، فریاد ، ناز

اسم معرفه ، اسم نکره

اسم معرفه . اسمی است که‌پیش شنونده معلوم و شناخته باشد ،مثلا " اگر کسی به دیگری بگوید باغ -

را خریدم مقصودش باغی است که شنونده از آن اطّلاع دارد.

یادآوری میکنیم که اسامی خاصّ کُلّاً" معرفه‌اند:

حسن، شبدیز.

اسم نَکره: اسمی است که در نزد شنونده ناشناخته باشد.

علامت‌های نکره به ترتیب زیر است:

الف ـ ی که به آخِرِ اسم می‌آید: کتابی، مردی

پادشاهی پسر به مکتب داد. (گلستان)

ب ـ یک: یک روز به شیدایی در زلف تو آویزم. (سعدی)

ج ـ یکی: یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست. (نظامی)

د ـ یکی و (ی نکره) تواٴماً": دید موسی یک شبانی‌را به راه (مولانا)

اسمِ مفرد، جمع

مفرد: اسمی است که بر یکی دلالت کند:

کتاب، میز، مرد، شهر

جمع: اسمی است که بر بیشتر از یکی دلالت کند و نشانه‌ی جمع در فارسی دو است: ها، ان

کتابها، میزها، مردان، شهرها

ان بیشتر برای جمع اسمهایی استعمال می‌شود که بر وجود جاندار دلالت کندولی‌همه‌ی اسمهای دیگر را با "ها" جمع می‌بندند:

کودکان، اسبان، برگ‌ها، سال‌ها، هوش ها، پِلّه‌ها

اسم بَسیط، اسم مرکّب

اسم بسیط (ساده): آنست که یک کلمه‌ی ساده باشد:

دفتر ، سنگ ، آدم ، کتاب

اسم مرکّب: آنست که از دو یا چند کلمه ترکیب شده باشد :

گُلاب ، کتابخانه ، قندان ، سرهنگ

اسم مُصغّر

مُصَغَّر اسمی را گویند که بر کوچکی و حقارت دلالت کند علامت تصغیر اینها است :

۱ ــ ک : طفلک ، مردک

۲ ــ چه : دریاچه ، کتابچه

۳ ــ و : یارو ، پسرو ، خواجو

۴ ــ گاهی دو علامت تصغیر باهم به کار می‌رود : مرد که (مرد + ک + ه)

اسم جمع

اسم جمع : اسمی را گویند که درصورت مفرد ودر معنی جمع باشد : مردم ، ملّت ، لشکر ، رَمَه

جامِد ، مُشتَق

زبان فارسی از نظرِ زبان شناسی زبانی ترکیبی است نه اشتقاقی وبحث اشتقاق در آن اصولا" درست نیست ولی به هر حال دستور نویسان کلمه‌ای را که از ریشه‌ی فعل گرفته نشده‌باشد **جامد** نامیده‌اند مانند : کاغذ ، سنگ

وکلمه‌ای را که از ریشه‌ی فعل گرفته شده باشد **مشتق** دانسته‌اند مانند :

خنده ، ماله ، کردار ، دیدا

وضع دو کلمه نسبت به هم

مُترادف

پست ، فرومایه

مهر ، محبّت

مُتضاد

حَیات ، مَمات

بالا ، پایین

مُتشابه

خیش ، خویش *

صواب ، ثواب

مُترادِف، مُتضادّ، مُتشابِه

مترادف: دو کلمه است که در لفظ مختلف و در معنی یکسان باشند:

خوب و نیک، لانه و آشیانه، غم و اندوه

متضاد: دو کلمه را گویند که در لفظ متفاوت و در معنی ضدّ یکدیگرند.

اوج و حضیض   خوبی و بدی   زشتی و زیبایی   تلخی و شیرینی

متشابه: آنست که دو کلمه در تَلفّظ یکسان و در معنی مختلف باشند:

خاسته و خواسته (مال و ثروت)، خوار و خار، ثواب و صواب، سبا و صبا

حالاتِ اسم

نهادی :
زمستان آمد و بلبل سفر کرد

مفعولی :
گُل را مبرید پیش من نام

متممی :
با حسن وجود آن گل اندام

ندائی :
ای زلف تو هر خمی کمندی

اضافی :
گر سر برود فدای پایت

مُسْنَدی :
سلسلهٔ پای جمع
زلف پریشان اوست

قیدی :
شب چو عقد نماز می‌بندم

بَدَلی :
بوسعید مهنه شیخ محترم

تمیزی :
یک جلد دیوان حافظ خریدم

وصفی :
شیر آهو شود اینجا واز او آهوتر

حالاتِ اسم
(نقش‌ها)

کلمات در جمله‌های مختلف حالات (نقش) گوناگونی می‌پذیرند به ترتیب زیر:

حالات اسم

۱ ـ نِهادی (فاعلی، مسند الیهی، مفعولی)[1]

۲ ـ مفعولی

۳ ـ متمّمی

۴ ـ نِدایی

۵ ـ اضافی (مضاف الیهی)

۶ ـ مُسندی

۷ ـ قیدی

۸ ـ بَدَلی

۹ ـ تمیزی

۱۰ ـ وصفی

۱ـ حالتِ فاعِلی : آنست که اسم در جمله فاعل واقع شود یعنی انجام دهنده‌ی فعلِ جمله باشد: علی آمد ، مرغ پرید

در جمله‌های اسمیّه به جایِ فاعِل مُسندُاِلَیْهْ می‌نشیند :درختان سبزند: هوا سرد است.

۲ـ حالت مفعولی : مفعول اسمی است که کار بر آن واقع شود و علامت آن (را) است که در آخِرِ اسم می‌آورند و گاهی هم علامت (را) حذف می‌شود:

علی کتاب را آورد ، کتابی خریده‌ام

---

۱ ـ اگر نهاد کننده‌ی کاری باشد فاعل، پذیرنده‌ی صفت و حالتی باشد مسندالیه و اگر فعل جمله مجهول باشد، مفعول است:

الف ـ احمد کارهایش‌را خوب انجام داده است.

ب ـ بخشش صفت پسندیده‌ای است.

ج ـ نامه نوشته شد.

۳ـ حالت متممی: اسم در این حالت معنی فعل را تمام می‌کند و با یکی از حروف اضافه

آورده می‌شود:

پرویز به بازار آمد (در این جمله بازار متمم است)

یادآوری میکنیم که در نظام سابق آموزشی متمم را **مفعول باواسطه** میگفتند.

۴ـ حالت ندایی: اسمی است که مورد خطاب و ندا قرار گیرد.

علامت های ندا به ترتیب زیر است:

الف ـ بی هیچ علامتی، فقط با تغییر لحن در کلمه:

حافظ! این خرقه‌ی پشمینه بیند از وبرو

ب ـ با نشانه‌ی ایْ در اوّلِ اسم:

ای سروبلندِ قامتِ دوست — وَه وَه که شمایلت چه نیکوست (سعدی)

ج ـ با افزودن الف به آخر اسم:

ملکا ذکر توگویم که توپاکیّ وخدایی — نروم جز به‌همان‌ره که توام‌راهنمایی (سنایی)

د ـ یا در اوّلِ اسم:

یا رب! این آتش که‌برجانِ من‌است — سردکن ز انسان که‌کردی برخلیل (حافظ)

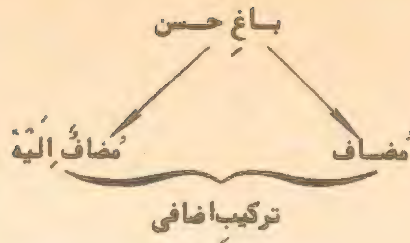
هـ ـ ایا در اول اسم:

ایا شاه محمود کشور گشای — ز من گر نترسی، بترس از خدای (فردوسی)

۵ـ حالتِ اضافی (نقشِ مضاف الیهی): آنست که اسمی را به‌اسمی‌دیگر به توسّطِ کسره‌ای که

به حرفِ آخر اسم اوّل میدهندنسبت دهند اسم اوّل را مُضاف و اسم دوم را مضافٌ اِلَیْه واین

عمل را اضافه نامند .



اضافه بر چند قسم است :

الف ـ اضافهٔ مِلکی: در این اضافه تَمَلُّک وجود دارد و مضافٌ الیه انسان است .

خانه‌ی محمّد ، باغِ جهانگیر ، لباسِ پروین

ب ـ اضافهٔ تخصیصی: در این نوع اضافه ، مضاف مخصوص مضافٌ اِلَیه است .

کلاسِ موسیقی ، زنگِ دبیرستان ، شیشه‌ی پنجره

ج ـ اضافهٔ بیانی: آنست که مضافٌ اِلَیْهْ جنس مضاف را بیان کند .

جامِ طلا ، گُلدانِ نقره

در این اضافه مضافٌ اِلَیْهْ با وجود اسم بودن ارزش وصفی دارد یعنی جامِ طلا برابر جامِ طلائی و گلدانِ نقره برابر گلدانِ نقره‌ای است .

د ـ اضافهٔ توضیحی: بر عکس اضافه‌ی بیانی مضاف نوع مضافٌ اِلَیْهْ را توضیح می‌دهد .

شهرِ اُردبیل ، فصلِ بهار ، . روزِ جمعه ، درختِ انار ، کوهِ سبلان

یاد آوری می‌کنیم که در دستورهای قدیم اضافه‌ی توضیحی را نیز اضافه‌ی بیانی می‌نامیدند (در اضافه‌ی توضیحی مضاف الیه بدون مضاف وجود ندارد) .

هـ ـ اضافهٔ تشبیهی: آنست که مضاف را به مضافٌ الیه یا مضافٌ الیه را به مضاف تشبیه

کنند .

لبِ لعل یا لعلِ لب   قدِ سرو یا سروِ قد

و- اضافه استعاری: این اضافه نوعی از اضافه‌ی تشبیهی است با این تفاوت که یکی از طرفین تشبیه حذف و به جای آن یکی از لوازم آن ذکر می‌گردد . به عبارتی دیگر دراضافه‌ی استعاری مضاف وجودی فرضی و استعاری است .

دستِ روزگار ، تیغِ اجل ، رویِ سخن ، پنجه‌ی مرگ

ز- اضافه اقترانی: در این اضافه میان مضاف و مضاف الیه مقارنت و همراهی‌وجوددارد.

سرِ تعظیم ، چشمِ ادب

یاد آوری میشود فرق میان اضافه‌ی استعاری و اضافه‌ی اقترانی در آنست که در اضافه‌ی استعاری مضافٌ الیه و در اقترانی مضاف مورد نظر است .

ح- اضافه بُنوّت (فرزندی): در این اضافه اسم فرزند به اسم‌پدر یامادر نسبت‌داده‌میشود .

رستمِ زال ، عیسیِ مریم ، سامِ نریمان ، یعقوبِ لیث

ط- اضافه توصیفی: در این اضافه مضاف الیه صفت مضاف است و حالت و چگونگی آن‌را بیان می‌کند .

مردِ دانا ، زنِ پرهیزگار ، اسبِ تازی

فکِّ اضافه: اگر کسره ی اضافه را از آخِرِ مضاف حذف کنند این عمل را فَکِّ اضافه نامند به ترتیب زیر:

۱ ــ بدون تغییر جای طرفین اضافه ، کسره را حذف می‌کنند: پدرْ زن، پسرْ عمو

۲ ــ با تغییر جای طرفین اضافه ، کسره را حذف می‌کنند: گُلاب (این نوع را اضافه‌ی مَقلوب نامند)

۴ـ با آوردن حرف "را" به آخر مضاف الیه و تقدیم آن بر مضاف   مرا دل به‌حال او سوخت (دل من به حال او سوخت)

۶ـ نقشِ مُسندی (بازبسته‌ای): مسند یا باز بسته صفت حالت و یا مفهوم کلمه‌ای است که به کمک یکی از افعال ربطی به نهاد (مسندالیه) نسبت داده شود .

هوا سرد است .

در این جمله" سردی" را به هوا نسبت می‌دهیم سرد که صفت است نقش مسندی دارد و حالت و چگونگی مسندالیه (نهاد) را بیان میکند .

۷ـ حالتِ قیدی: در این حالت اسم در نقش قیدی ظاهر می‌شود :

چو فردا برآید بلند آفتاب   من و گرز و میدان افراسیاب (فردوسی)

دوش رفتم به‌در میکده‌خواب‌آلوده   خرقه تر دامن‌وسجاده‌شراب‌آلوده (حافظ)

۸ـ حالتِ بَدَلی: بدل اسم یا عبارتی است که همراه اسم می‌آید تا نام دیگر یا لقب یا شغل و مقام یا یکی از خصوصیات اسم را بیان کند .

حافظ، شاعر بزرگ ایران در شیراز می‌زیست .

محمد (ص) پیغمبر اسلام ، خاتم انبیا بود

دوستم ، جهانگیر از مسافرت باز گشته است .

۹ـ حالتِ تمیزی: اسم در جمله گاهی تمیز واقع میشود و وضع مبهم کلمه‌ی دیگر را روشن میسازد :

او را در خانه ، فرزانه گویند.

پدر علی دو باب مغازه دارد

در این دو جمله فرزانه و مغازه تمیزند .

۱۰ـ حالتِ وصفی: آنست که اسم ارزش وصفی پیدا میکند و همانند صفت به کار می‌رود :

من کسی مردتر از او سراغ ندارم

مرد مانند صفت به کار رفته است و حالت وصفی دارد .


اقسام صفت
پیشین
اشاره :
این ، آن
پرسشی :
کدام ؟ ، چه ؟
مبهم :
فلان ، همه
تعجبی :
عجب ! ، چه !
شمارشی :
اوّلین ، چهار
پسین
فاعلی :
رونده ، بینا
مفعولی :
نوشته
آلوده
نسبی :
دو روزه
فرهنگی
لیاقت :
دیدنی ،
گوشواز
مطلق :
خوب ، نیکو
تفضیلی :
عالی‌تر
خوبتر
عالی :
داناترین
بهترین

صفت

صفت کلمه‌ای است که حالت و چگونگی اسم را به نوعی بیان می‌کند :

مرد **دانا** ، **آن** کتاب ، **کدام** دانش‌آموز؟ ، دل **آگاه**

صفت

اقسام صفت
- الف ـ صفات پسین
- ب ـ صفات پیشین

الف ـ صفات پسین یا (صفات بیانی): کلماتی‌را گویند که بعد از اسم (موصوف) می‌آیند ،گاهی نیز قبل از اسم قرار می‌گیرند :

به بازوان توانا و قوّتِ سردست خطا ست پنجه‌ی مسکین ناتوان بشکست (سعدی)

صفت "توانا" بعد از "بازوان" و صفت "ناتوان" بعد از "مسکین" قرار گرفته است .

ب ـ صفات پیشین: صفاتی هستند که همیشه قبل از اسم می‌آیند :

اگر صدبار بر خیزد همان بر خاک بنشیند به بال‌دیگران هر کس بود چون‌تیر ،پروازش (صائب)

صفت "صد" قبل از "بار" و صفت "هر" قبل از "کس" آمده است .

اقسام صفات پسین "بیانی"
- ۱ ـ فاعلی
- ۲ ـ مفعولی
- ۳ ـ نسبی
- ۴ ـ لیاقت
- ۵ ـ مطلق (ساده ، عادی)
- ۶ ـ تفضیلی (برتر)
- ۷ ـ عالی (برترین)

صفات پسین (بیانی): دارای اقسامی است به قرار زیر:

۱ـ فاعلی: صفت فاعلی صفتی است که بر کننده‌ی کار یا دارنده‌ی صفت و حالتی دلالت کند: مرد **نویسنده**، شاه **ستمگر**، آتش **سوزان**

اقسام صفت فاعلی

الف ـ با افزودن (ا) به‌آخر بن مضارع بعضی از افعال: **دانا**، **شنوا**

ب ـ با افزودن (ان) به آخر بن مضارع بعضی از افعال: **دوان**، **سوزان**

ج ـ با افزودن (نده) به‌آخر بن مضارع بعضی ازافعال: **گوینده**، **رونده**

د ـ با افزودن (گار) به آخر بن ماضی یا بن مضارع بعضی از افعال: **آفریدگار**، **آموزگار**

هـ ـ با افزودن (ار) به‌آخر بن ماضی یا بن‌مضارع بعضی‌از افعال: **خریدار** **پرستار**

و ـ با افزودن (گر) به آخر بعضی از کلمات: **ستمگر**، **دادگر**

ز ـ با افزودن (کار) به آخر بعضی از کلمات: **درستکار**، **بدکار**

توجه ۱: پسوند (گر) درآخر اسمهای ذات به شغل و حرفه دلالت می‌کند: **زرگر**، **کفشگر**

توجه ۲: اگر صفت فاعلی از افعالِ مرکّب ساخته شود گاهی علامت صفت "**نده**" از آخر آن حذف می‌شود و آن را دراین صورت صفت فاعلی مرکب مرخم گویند:

تند رو (تند رونده)، **دلنواز** (دلنوازنده)

۲ـ مفعولی: صفت مفعولی دلالت می‌کند بر کسی یا چیزی که کار بر آن انجام گرفته باشد:

راه رفته، **دل شکسته**

صفت مفعولی با افزودن (ه) بیان حرکت به آخر بن ماضیِ افعال به دست می‌آید:

رفتن	رفت	**رفته**
مصدر	بن‌ماضی	صفت‌مفعولی

توجّه ۱: اگر صفت مفعولی از افعال مرکب ساخته شود، گاهی علامت صفت از آخر آن حذف می‌گردد که در این صورت آن را صفتِ مفعولی مرکب مُرَخَّم گویند:

پناه پرورد ، غبار آلود

توجّه ۲: دربعضی موارد صفت فاعلی در معنی صفت مفعولی و گاهی نیز بر عکس این به کار می‌رود:

دست نویس (به معنی: دست نوشته) ، نعمت پرور (به معنی: نعمت پرورده)

صفت فاعلی در معنی صفت مفعولی   صفت‌فاعلی‌درمعنی صفت‌مفعولی

آمده (به معنی: آینده) ، رسیده (به معنی: رسنده)

صفت‌مفعولی درمعنی‌صفت‌فاعلی   صفت‌مفعولی درمعنی صفت فاعلی

۳- صفت نسبی: صفتی است که موصوف خود را به جایی، چیزی و یا حالتی نسبت دهد:

انقلابِ راستین، کارِ دو روزه

اقسام صفت نسبی

الف ـ با افزودن (ی) به آخر بعضی از کلمات: هوایی، جسمی، فرهنگی

ب ـ با افزودن (ین) به آخر بعضی از کلمات: غمین، سیمین

ج ـ با افزودن (ینه) به آخر بعضی از کلمات: دوشینه، پشمینه

د ـ با افزودن (ه) غیرملفوظ به‌آخر بعضی از کلمات: دو روزه، یک شبه

هـ ـ با افزودن (گان) به آخر بعضی از کلمات: گروگان، بازارگان، مهرگان

و ـ با افزودن (انی) به آخر بعضی از کلمات: جسمانی، روحانی

ز ـ با افزودن (انه) به آخر بعضی از کلمات: مردانه، روزانه، دلیرانه

ح ـ با افزودن (ان) به آخر بعضی از کلمات: گرگان، بابکان

ط ـ با افزودن (گانه) به آخر بعضی از کلمات: دوگانه، جداگانه

ی ـ با افزودن (اک) به آخر بعضی از کلمات: خوراک، پوشاک

ک ـ با افزودن (آگین) به آخر بعضی از کلمات: زهرآگین، شرم آگین

ل ـ با افزودن (ک) به آخرِ بعضی از کلمات: زردک ، موشک
م ـ با افزودن (گین) به آخر بعضی از کلمات: غمگین ، شرمگین

۴ـ صفت لیاقت : صفتی است که شایستگی موصوف خود را بیان کند: دیدنی

اقسام صفت لیاقت:

الف ـ با افزودن (ی) به آخر بعضی از مصدرهای فارسی و عربی: دیدنی تعلیمی
ب ـ با افزودن (گار) به آخر بن ماضی بعضی از افعال: ماندگار
ج ـ با افزودن (وار) به آخر بعضی از اسم‌ها: شاهوار ، گوشوار

ـ صفت مطلق (عادی ، ساده) : صفتی است که بر خلاف صفات دیگر بیانی علامتی ندارد:
خوب ، خردمند ، دریا دل

توجّه : صفت‌های پیشوندی ، پسوندی و مرکب را بهتر است جزء صفت مطلق قرار دهند مانند:
بی ادب ، تنومند ، قوی هیکل

۶ـ صفت تفضیلی (برتر) : صفتی است که برتری موصوف خود را نسبت به دیگری بیان می‌کند . این صفت با افزودن پسوند (تر) به آخر بعضی از صفت‌های فاعلی ، مفعولی ، لیاقت ، نسبی و مطلق به دست می‌آید: گویاتر ، دلشکسته‌تر ، دیدنی‌تر ، عاقلانه‌تر ، خوب‌تر .

۷ـ صفت عالی (برترین) : صفتی است که برتری موصوف خود را نسبت به دیگران بیان می‌کند . این صفت با افزودن پسوند (ترین) به آخر بعضی از صفت‌های ، فاعلی ، مفعولی ، لیاقت ، نسبی و مطلق حاصل می‌شود: داناترین ، دلشکسته‌ترین .

وابستهٔ صفت: گاهی کلماتی قبل از صفت می‌آیند و بدان شدّت وضعف می‌بخشند که آن را وابسته‌ی صفت می‌نامند:

خیلی خوب ، **بسیار** ارزشمند

وابسته‌ی صفت

ب ـ صفاتِ پیشین: کلماتی‌را گویند که قبل از اسم قرار می‌گیرند و معنی صفت پیدامی‌کنند:

هر انسان ، **کدام** مدرسه؟ ، **این** شخص

اقسام صفات پیشین

۱ ـ صفت اشاره
۲ ـ صفت پرسشی
۳ ـ صفت مبهم
۴ ـ صفت تعجبی
۵ ـ صفت شمارشی

۱ـ صفت اشاره: هرگاه یکی از کلمات: این ، آن که گاهی به‌صورت همین و همان به کار می‌رود ، قبل ازاسم قرار گیرد و به اسم اشاره کند ، صفت اشاره نامیده می‌شود:

در**آن** سرای که زن‌نیست ، انس و شفقت‌نیست

درآن وجود که دل مرد ، مرده است روان

۲ـ صفت پرسشی: بعضی از کلمات پرسش بر سر اسم می‌آید و معنی صفت می‌دهد:

کدام سرو به بالای دوست مانندست (سعدی)

۳ـ صفت مبهم: کلمات مبهم در اول اسمها معنی صفت می‌دهند:

۴ـ صفتِ تعجّبی: اگر بعضی از کلمات تعجب قبل از اسم بیاید ، معنی صفت می‌دهد:

چه روزگار عجیبی . . . .

۵ـ صفتِ شمارشی: هرگاه یکی از اقسام عدد بر سر اسم بیاید معنی صفت می‌دهد:

نخستین روز ، پنج صفحه

اقسامِ عدد

۱ ـ عدد اصلی
۲ ـ عدد کسری
۳ ـ عدد ترتیبی
۴ ـ عدد توزیعی

۱ـ عدد اصلی: عدد صحیح را عدد اصلی نامند: یک ، پنج ، ده و ، . . .

۲ـ عدد کسری: عددی است که کمتر از واحد را نشان می‌دهد: یک سوم ، سه دهم ، . . .

۳ـ عدد ترتیبی: که با افزودن: م (ام) به آخر عدد اصلی حاصل می‌شود ، ترتیب ودرجه را بیان می‌کند . پنجم ، سوم ، نهم ، . . .

۴ـ عدد توزیعی: عددی است که تقسیم را به تساوی بیان کند: سه سه ، پنج پنج ، . . .

ضمیر

ضمیر جانشین اسم است و مانند اسم نقش می‌پذیرد.

اقسام ضمیر در زبان فارسی به ترتیب زیر است:

ضمیر:
- ۱ ـ ضمیر شخصی
- ۲ ـ ضمیر مشترک
- ۳ ـ ضمیر اشاره
- ۴ ـ ضمیر پرسشی
- ۵ ـ ضمیر تعجّبی
- ۶ ـ ضمیر مُبهم
- ۷ ـ ضمیر مِلکی

۱ـ ضمیر شخصی

ضمیر شخصی آنست که بر متکلم (اول شخص مفرد یا جمع) مخاطب (دوم شخص مفرد یا جمع) غایب (سوم شخص مفرد یا جمع) دلالت کند.

ضمیر شخصی اگر به کلمات دیگر بپیوندد آن را ضمیر متّصل (پیوسته) و اگر به تنهایی ذکر شود آن را ضمیر مُنْفَصِل (گسسته) گویند.

ضمیر شخصی منفصل به کلمات پیش از خود نمی‌پیوندد:

ضمیر شخصی منفصل	مفرد	جمع
اول شخص:	من	ما
دوم شخص:	تو	شما
سوم شخص:	او (وی)	ایشان

حالات ضمیر منفصل شخصی

ضمیر شخصی منفصل (همانند اسم) حالاتی به ترتیب زیر می‌پذیرد :

۱ـ حالت فاعلی :

من می روم و تو جاودان باش   منزلگهِ عشق و عاشقان باش

دکترعلی‌آبادی

۲ـ حالت مفعولی :

من ، او را دیده بودم   نگاهی مهـربان داشت

غمی در دیدگانش موج‌میزد   که از بخت پریشانش نشان داشت

نادر پـــور

۳ـ حالت متممی :

به من گفتند او رفـت   نپرسیدم چرا رفت ؟

ولی درآن شب بدرود دیدم   که چشمانش هنوز اندوهگین بود

نادر پور

۴ـ حالت ندا :

می به دهن برده‌چو می میگریست   کای من بیچاره مراچاره چیست ؟

نظامی

۵ ـ حالت اضافه :

زهدِمن با توچه سنجد که به‌یغمای‌دلم   مست وآشفته به خلوتگه راز آمده‌ای

حافـظ

ضمیر شخصی متّصل (پیوسته)

ضمیری است که به کلمهٔ پیش از خود می‌پیوندد   خواندم

این ضمیر گاهی فاعلیت را میرساند و گاهی مفعولیت را ، گاهی نیز مضافٌ الیه واقع میشود و گاهی نقش متمّمی دارد .

الف ـ فاعلیت :

دیدم امروز بر زمین قمری
حور عینی به جامهٔ بشری
سعدی

	مفرد	جمع
اول شخص	دیدم	دیدیم
دوم شخص	دیدی	دیدید
سوم شخص	دید (۱)	دیدند

ب ـ مفعولیت :

نالدم پای که‌چندازپی یارم بدوانی
من بدو میرسم اما توکه‌دیدن‌نتوانی
شهریار

	مفرد	جمع
اول شخص	یارم	یارمان
دوم شخص	یارت	یارتان
سوم شخص	یارش	یارشان

ج ـ اضافی :

بردلم بود که بیدوست‌نباشم‌هرگز
چه‌توان کردکه‌سعی من‌ودل‌باطل‌بود
حافظ

	مفرد	جمع
اول شخص	دلم	دلمان
دوم شخص	دلت	دلتان
سوم شخص	دلش	دلشان

د ـ حالت متممّی : گفتمش (به او گفتم)

۲ـ ضمیر مشترک :

سه کلمهٔ خود ، خویش و خویشتن را ضمیر مشترک نامند . این سه کلمه به‌جای همـــهٔ

(۱) ضمیر متصل سوم شخص مفرد (د) مخصوص مضارع و امر است‌ودر ماضی ظاهر نمی‌شود .

صیغه‌های ششگانه‌ی ضمیر شخصی به کار می‌روند و اول شخص و دوم شخص وسوم شخص مفرد و جمع آنها هیچگونه فرقی باهم ندارند :

من خود آمدم	ما خود آمدیم
تو خود آمدی	شما خود آمدید
او خود آمـد	ایشان خود آمدند

ضمایر مشترک نیز نقش فاعلی ، مفعولی ،اضافی و متممی می‌پذیرند .

خود رفتم　　خود را ملامت کردم　　به خود گفتم　　به خانه‌ی خود رفت

۳ـ ضمیر اشاره :

دو کلمه این و آن اگر همراه اسم بیایند همانطور که قبلا " گفته‌ایم صفت اشاره ولی اگر بی همراهی اسم آیند و جانشین اسم شوند ضمیر اشاره نامیده میشوند .

به روز حادثه اندریم حوادث دهر　　امید سعی و عمل‌هاست هم از این هم‌از آن

پروین اعتصامی

این وآن به صورت جمع نیز میآیند :

اینان مگر زرحمت محض آفریده‌اند　　کآرام جان و انس دل و نوردیده‌اند

سعـدی

آنان که خاک را به نظرکیمیا کنند　　آیا بُوَد که گوشه‌ی چشمی بـه مـاکنند

حافـظ

۴ـ ضمیر پرسشی :

به جای اسم می‌آید (بی همراهی اسم) و مفهوم پرسش را میرساند :

مانند : چه ؟　که ؟　کی ؟　کدام ؟　مگر؟　کجا ؟　کو ؟

؟　و ...

ونقش نهادی و مفعولی و متمّم و اضافی می‌پذیرد .

کجا رفت یارب همـــآواز من　　کجا رفت دیرینه دمساز من

روائی

که را دیدی از خسروان عجم　　　زعهد فریدون و ضحاک و جم

سعدی

۵ ـ ضمیر تعجّبی :

کلمه‌ی "چه" در جمله‌های تعجبی به جای اسم می‌نشیند وحالات آن را نیز می‌پذیرد .

چه‌ها که بر سرم از دور روزگار آمد

۶ ـ ضمیر مبهم :

ضمایری را گویند که بر کس یا چیز مبهمی دلالت کنند .

همه را هست همین داغ محبت که مراست

(سعدی)

ضمایر مبهم عبارتند از :

کس ، کسی ، دیگری ، هرکس ، همه، هیچ ، چند ، چندی ، فلان ، بهمان ، این وآن

یک روز صرف بستن دل شد به　　　روز دگر به کندن دل زین وآن گذشت

کلیم کاشانی

۷ ـ ضمیر مِلکی :

آنِ (باکسره‌ی نون) ضمیر مِلکی است .

این باغ ازآنِ امیر است .　　　یعنی : مال امیر است مِلک امیر است ،

جدول انواع ضمیر

ضمیر
- ۱ ـ ضمیرشخصی
  - ضمیر منفصل (گسسته) من ، تو ، او ، ما ، شما ، ایشان
  - ضمیر متصل (پیوسته)
    - م ،ی ،د ،یم ،ید ،ند
    - م ،ت ،ش ،مان ،تان ،شان
- ۲ ـ ضمیر مشترک : خود ، خویش ، خویشتن
- ۳ ـ ضمیر اشاره : این ، آن ، همین ، همان
- ۴ ـ ضمیر پرسشی : کی ؟ کجا ؟ کو ؟
- ۵ ـ ضمیر تعجّبی : چه !
- ۶ ـ ضمیر مُبهَم : برخی ، یکی ، چند ، همه ، کس ، دیگری ...
- ۷ ـ ضمیر مِلکی (اختصاصی) : آنِ



مطلق :
رفتم
استمراری:
می‌رفتم
نقلی :
رفته‌ام
نقلی مستمر:
می‌رفته‌ام
بعید :
رفته بودم
ابعد :
رفته بوده‌ام
التزامی :
رفته باشی
مَلموس :
داشتم می‌رفتم
ماضی (گذشته)
فعل
مُضارع (حال)
ساده :
روم
اخباری :
می‌روم
التزامی :
بروم
مَلموس :
دارم می‌روم
مُستقبل (آینده)
خواهم رفت

فعل

فعل کلمه‌ای است که انجام کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی را در یکی از سه زمان (گذشته، اکنون یا آینده) بیان می‌کند:

رفت ، می‌رود ، خواهد رفت

زمان و شخص: هرفعل سه زمان و سه شخص را در بر دارد:

اول شخص مفرد (کسی که سخن می‌گوید) : رفتم

دوم شخص مفرد (کسی که با او سخن میگویند) : رفتی

سوم شخص مفرد (کسی که از او سخن میگویند) : رفت

اول شخص جمع : رفتیم

دوم شخص جمع : رفتید

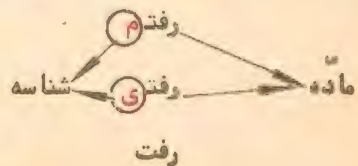
سوم شخص جمع : رفتند

صیغه یا ساخت فعل صورتی از آن است که از روی آن شخص و زمان فعل معلوم میشود فعل‌های ماضی و حال و آینده هر یک شش لفظ یا صیغه دارند که سه لفظ برای مفرد و سه لفظ مخصوص جمع است.

مادّه - شناسه

ماده: مادّه‌ی فعل جزئی از آن است که معنی‌فعل را در بر دارد و در همه‌ی صیغه‌ها ثابت است.

شناسه: جزئی است که در هر صیغه تغییر می‌یابد. و مفهوم شخص وعدد فعل را بیان میکند.





مادّهٔ ماضی ـ مادّهٔ مضارع

در زبان فارسی هر فعل دو ماده دارد: مادّهٔ ماضی، مادّهٔ مضارع

همه‌ی صیغه‌های گذشته از ماده‌ی ماضی ساخته میشود و صیغه‌های حال و آینده از مادّه‌ی مضارع.



جزء پیشین جزئی است که به اوّلِ مادّه فعل افزوده میشود:

۱ ـ می (می‌رفتم)

۲ ـ همی (همی رفت)

۳ ـ ب (برو)

۴ ـ ن (نرفت)

۵ ـ م (مرو)

فعلِ ماضی

فعل ماضی آنست‌که بر انجام کاری در گذشته دلالت کند: رفتم رفته‌ام رفته‌بودی

فعل ماضی انواعی به ترتیب زیر دارد:

۱ـ ماضی مطلق (ساده): انجام کار را در گذشته بیان می‌کند و طرز ساختن آن به این ترتیب است که به آخر (بن ماضی) ضمایر متصل فاعلی (شناسه) اضافه می‌کنند

دید م	دید یم
دید ی	دید ید
دید ـ	دید ند

۲ـ ماضی استمراری: بر کاری که در گذشته به استمرار، تکرار و تدریج انجام گرفته باشد، دلالت می‌کند و برای ساختن آن جزء پیشین **می** یا **همی** به اوّلِ ماضی مطلق در می‌آورند:

می دیدم	می دیدیم
می دیدی	می دیدید
می دید	می دیدند

۳ـ ماضی نقلی: در گذشته آغاز شده اما اثرش تا زمان حال باقی است و بر دو قسم است .

الف ـ در موقع حدوث دلالت می‌کند بر زمانی که کاملاً " گذشته است .

حسن رفته است ،   کتاب را آورده‌ام

ب ـ در موقع ثبوت دلالت می‌کند بر گذشته‌ای که اثر آن تا زمان حال باقی است .

احمد خوابیده است ،   حسین نشسته‌است

بنای ماضی نقلی به‌این ترتیب است که به آخر صفت مفعولی (ام ، ای ، است ، ایم ، اید ، اند) افزوده شود :

برده‌ام	برده ایم
برده‌ای	برده اید
برده است	برده اند

یاد آوری می‌شود که صفت مفعولی با حذف نون مصدری و نشاندن (ه) غیر ملفوظ به جای آن ساخته میشود .

بردن = برد + ه   برده = صفت مفعولی

۴ـ ماضی نقلی مستمر:

با افزودن می یا همی استمرار به اول ماضی نقلی ساخته میشود :

می‌خوانده‌ام	می خوانده‌ایم
می خوانده‌ای	می خوانده‌اید
می خوانده است	می‌خوانده‌اند

۵ ـ ماضی بعید (دور) :انجام کاری را پیش از یک فعل ماضی دیگر بیان میکند :

وقتی به خانه آمدم تو رفته بودی

ماضی مطلق   ماضی بعید

و از صفت مفعولی فعل اصلی با کمک ماضی مطلق (بودن) درست میشود :

رفته بودم رفته بودیم

رفته بودی رفته بودید

رفته بود رفته بودند

۶ ـ ماضی ابعد (دورتر):

برای وقوع فعلی که در گذشته‌ی دورتر اتّفاق افتاده و به صورت نقل حکایت گفته میشود و غالبا " از لحاظ زمان مُقدّم بر فعلی دیگر است .

از صفت مفعولی فعل مورد نظر و ماضی نقلی (بودن)ساخته میشود :

رفته بوده‌ام رفته بوده‌ایم

رفته بوده‌ای رفته بوده‌اید

رفته بوده است رفته بوده‌اند

۷ـ ماضی التزامی : انجام کار را درگذشته به‌طریق شکّ و تردید یا آرزو و تمنّا و یا تاءسّف و دریغ بیان می‌کند .

طرز ساختن آن به این ترتیب است که پس از صفت مفعولی فعل موردنظرمضارع‌التزامی (باشیدن) افزوده میشود :

رفته باشم رفته باشیم

رفته باشی رفته باشید

رفته باشد رفته‌باشند

۸ ـ ماضی مَلموس (ناتمام) :این ماضی زبان مُحاوره است و در زبان شعر و ادب قدیم دیده نمی‌شود . در مواردی به کار می‌رود که فعل در زمان گذشته در شرف وقوع‌بوده است .

ماضی ملموس همان ماضی استمراری‌است که با کمک ماضی مطلق فعل (داشتن)صرف میشود .

داشتم می‌رفتم داشتیم می‌رفتیم

داشتی می‌رفتی داشتید می رفتید

داشت می‌رفت داشتند می‌رفتند

فعل مضارع

فعل مضارع انجام کار را در زمان حال و یا آینده بیان می‌کند و چهار صورت دارد:

۱ ـ مضارع ساده
۲ ـ مضارع اخباری
۳ ـ مضارع التزامی
۴ ـ مضارع ملموس

الف ـ مضارع ساده:

ازبن مضارع با افزودن شناسه‌های ششگانه درست می‌شود:

رو + م = روم　　　رو + یم = رویم

رو + ی = روی　　　رو + ید = روید

رو + د = رود　　　رو + ند = روند

ب ـ مضارع اخباری:

با افزودن جزء پیشین می یا همی به اول مضارع‌ساده صرف می‌شود:

می روم　　　می رویم

می روی　　　می‌روید

می رود　　　می‌روند

ج ـ مضارع التزامی:

همانند ماضی التزامی با شک و تردید ویا آرزو و خواهش همراه است.

و با افزودن جزء پیشین (ب) به مضارع ساده درست می‌شود:

بروم　　　برویم

بروی　　　بروید

برود　　　بروند

۵ـ مُضارعِ مَلمُوس (ناتمام) :

بیان میکند که فعل در زمان حال در شرف وقوع است .

طرز ساختن آن به این ترتیب است که به اول مضارع اخباری فعل مورد نظر مضـارع سادهی فعل داشتن اضافه میشود :

دارم می‌روم	داریم می‌رویم
داری می‌روی	دارید می‌روید
دارد می‌رود	دارند می‌روند

مستقبل (آینده)

انجام فعل را در زمان آینده بیان میدارد وطرز ساختن آن چنین است که پیش از بُنِ ماضی فعل مورد نظر مضارع سادهی خواستن را می‌آورند گاهی‌به جای بن ماضی مصدر آورده می‌شود :

خواهم رفت (رفتن)	خواهیم رفت (رفتن)
خواهی رفت	خواهید رفت
خواهد رفت	خواهند رفت

صرف فعل نوشتن (معلوم)

ماضی مطلق		ماضی ابعد (دورتر)		مضارع ساده	
نوشتم	نوشتیم	نوشته‌بوده‌ام	نوشته‌بوده‌ایم	نویسم	نویسیم
نوشتی	نوشتید	نوشته‌بوده‌ای	نوشته‌بوده‌اید	نویسی	نویسید
نوشت	نوشتند	نوشته‌بوده‌است	نوشته‌بوده‌اند	نویسد	نویسند

ماضی استمراری		ماضی التزامی		مضارع اخباری	
می‌نوشتم	می‌نوشتیم	نوشته‌باشم	نوشته‌باشیم	می‌نویسم	می‌نویسیم
می‌نوشتی	می‌نوشتید	نوشته‌باشی	نوشته‌باشید	می‌نویسی	می‌نویسید
می‌نوشت	می‌نوشتند	نوشته‌باشد	نوشته باشند	می‌نویسد	می‌نویسند

ماضی نقلی		ماضی ملموس (ناتمام)		مضارع التزامی	
نوشته‌ام	نوشته‌ایم	داشتم می‌نوشتم	داشتیم می‌نوشتیم	بنویسم	بنویسیم
نوشته‌ای	نوشته‌اید	داشتی می‌نوشتی	داشتید می‌نوشتید	بنویسی	بنویسید
نوشته‌است	نوشته‌اند	داشت می‌نوشت	داشتند می‌نوشتند	بنویسد	بنویسند

ماضی نقلی مستمر		مضارع ملموس (ناتمام)	
می‌نوشته‌ام	می‌نوشته‌ایم	دارم می‌نویسم	داریم می‌نویسیم
می‌نوشته‌ای	می‌نوشته‌اید	داری می‌نویسی	دارید می‌نویسید
می‌نوشته‌است	می‌نوشته‌اند	دارد می‌نویسد	دارند می‌نویسند

ماضی بعید (دور)		مستقبل	
نوشته‌بودم	نوشته‌بودیم	خواهم نوشت	خواهیم نوشت
نوشته‌بودی	نوشته‌بودید	خواهی نوشت	خواهید نوشت
نوشته‌بود	نوشته‌بودند	خواهد نوشت	خواهند نوشت

فعل لازم . فعل مُتَعَدّی

فعل لازم آنست که به فاعل تنها تمام شود و به مفعول نیاز نداشته باشد :

فریبا آمد　　　شهرزاد نشست

فعل متعدّی آنست که فعل علاوه بر فاعل به مفعول نیز احتیاج داشته باشد .

شهریار کتاب را آورد　　　علی حسن را دید

چند یادآوری :

۱ ــ برخی از فعلها گاهی لازم و گاهی متعدّی هستند اینگونه فعلها را دوگانه‌یا ذو وجهین نامند :

به صورت لازم :

خانه سوخت

آن سبو بشکست

آن پیمانه ریخت

آن رشته گسست

به صورت متعدّی :

آتش خانه را سوخت

نازنین سبو را بشکست

فرزاد آب را ریخت

بهرام رشته‌ی دوستی را گسست

۲ ــ از فعل‌های لازم می‌توان مُتعدّی ساخت به این ترتیب که به بن مضارع، لفظ اُنْدَن یا انیدَن می‌افزایند :

گری + اندن (انیدن) = گریاندن

گاهی بعضی از فعلهای متعدّی را به ترتیب بالا دوباره متعدّی می‌سازند .

در این صورت علاوه بر مفعول به متمّم نیز نیاز خواهدبود ،

شهر زاد شیر را خورد

شهرزاد شیر را به خواهرش خورانید

فعل معلوم . فعل مجهول

فعل معلوم آنست که به فاعل (نهاد) نسبت داده شود یا به عبارت دیگر فاعلش در جمله معلوم باشد :

حسن کتاب را آورد

فعل مجهول آنست که فاعلش ذکر نشود و به مفعول اسناد داده شود :

کتاب آورده شد

برای ساختن فعل مجهول صفت مفعولی فعل مورد نظر را با فعل (شدن) صرف می‌کنند :

دیده می‌شود

گاهی به جای شدن ،فعلهایی از قبیل گردیدن . گشتن و آمدن می‌آورند .

افسرده گردید (شد) شکسته گشت (شکسته‌شد) دیده آمد (دیده‌شد)

صرف فعل (زدن) مجهول

ماضی مطلق
زده شدم   زده شدیم
زده شدی   زده شدید
زده شد   زده شدند

ماضی ابعد (دورتر)
زده‌شده‌بوده‌ام   زده‌شده‌بوده‌ایم
زده‌شده‌بوده‌ای   زده‌شده‌بوده‌اید
زده‌شده‌بوده‌است   زده‌شده‌بوده‌اند

مضارع ساده
زده شوم   زده شویم
زده شوی   زده‌شوید
زده‌شود   زده شوند

ماضی استمراری
زده‌میشدم   زده میشدیم
زده‌میشدی   زده‌میشدید
زده میشد   زده‌میشدند

ماضی التزامی
زده‌شده‌باشم   زده‌شده‌باشیم
زده‌شده‌باشی   زده‌شده‌باشید
زده‌شده‌باشد   زده‌شده باشند

مضارع اخباری
زده‌می‌شوم   زده‌می‌شویم
زده‌می‌شوی   زده می‌شوید
زده‌می‌شود   زده می‌شوند

ماضی نقلی
زده‌شده‌ام   زده‌شده‌ایم
زده‌شده‌ای   زده‌شده‌اید
زده‌شده‌است   زده‌شده‌اند

ماضی ملموس (ناتمام)
داشتم‌زده‌میشدم   داشتیم‌زده‌میشدیم
داشتی‌زده‌میشدی   داشتیدزده‌میشدید
داشت‌زده‌میشد   داشتندزده‌میشدند

مضارع التزامی
زده‌بشوم   زده‌بشویم
زده‌بشوی   زده‌بشوید
زده‌بشود   زده بشوند

ماضی نقلی مستمر
زده‌می‌شده‌ام   زده‌میشده‌ایم
زده‌می‌شده‌ای   زده‌میشده‌اید
زده‌می‌شده‌است   زده‌میشده‌اند

مضارع ملموس
دارم‌زده‌میشوم   داریم‌زده‌میشویم
داری‌زده‌میشوی   داریدزده‌می‌شوید
داردزده‌میشود   دارندزده‌میشوند

ماضی بعید (دور)
زده‌شده‌بودم   زده‌شده‌بودیم
زده‌شده‌بودی   زده‌شده‌بودید
زده‌شده‌بود   زده‌شده‌بودند

مستقبل
زده‌خواهم‌شد   زده‌خواهیم‌شد
زده‌خواهی‌شد   زده‌خواهیدشد
زده‌خواهدشد   زده‌خواهند شد


وجوه افعال
اخباری : نوشته است ، گفته بودم
التزامی : ممکن است بیاید ، گویی نمی‌داند
شرطی : اگر بکوشی ، موفق می‌شوی
امری : برو ، نگویید
وصفی : علی آمده به کلاس رفت
مصدری : نتوان گفت ، باید رفت

وجوه افعال

افعال وجوهی به ترتیب زیر دارد:

۱ـ وجه اِخباری:

وقوع کاری را به صورت خبر بیان می‌کند:

رفتم ، می‌نویسد ، خواهد گفت

۲ـ وجه التزامی:

همانطور که در التزامی ماضی و مضارع دیدیم،کار را به طریق شک و دودلی و یا آرزو بیان میکند:

شاید رفته باشد ، کاش بروم

۳ـ وجه شرطی:

با آوردن یکی از ادات شرط کار را به صورت شرط بیان می‌کند و گاهی هم ادات شرط حذف میشود:

اگر بیایی من میروم

وجه شرطی لفظ مخصوصی ندارد.

۴ـ وجه امری:

کار را به صورت حکم و فرمان یا خواهش بیان میدارد:

بنویس ، بروید

امر منفی را نهی گویند منویس ، مروید

۵ـ وجه وصفی:

فعل در صورت صفت و در معنی فعل باشد.

هر یک چیزی برداشته رفتند

فعل وصفی خواه فاعلش مفرد باشد خواه جمع همیشه به صورت مفرد استعمال می‌شود و بعد از آن نباید حرف ربط آورد وجه وصفی‌را با ماضی نقلی که قسمت (استن) آن به اعتبار جمله بعدی حذف شده باشد نباید اشتباه کرد:

استاد آمده به کلاس رفته است

آمده = آمده است (ماضی نقلی)

جملهی بالا باید چنین نوشته شود استاد آمده (و) به کلاس رفته است (و) حتما" باید ذکر شود.

۶ـ وجه مصدری:

فعلی است که به صورت اسم درآمده باشد و معمولا" بعد از فعل:

شایستن ، بایستن ، توانستن ، خواستن ، و یارستن

میآید:

نشاید گفت ، باید رفت ، نتوان برد

افعال مُعین (کمکی)

فعل معین آنست که فعلهای دیگر به کمک و معاونت آن صرف شود.

وبه ترتیب زیر است:

۱ـ استن که ماضی نقلی به کمک آن صرف میشود: رفته است

۲ـ بودن ماضی بعید با فعل معین بودن صرف میشود: دیده بود

۳ـ شدن کلیهی صیغههای مجهول با شدن صرف میشود: دیده شد

۴ـ خواستن مستقبل با کمک خواستن صرف میشود: خواهم رفت

۵ـ باشیدن ماضی التزامی با آن صرف میشود: رفته باشم

افعال رَبطی

افعال ربطی عبارتند از:

استن ،بودن ،شدن ،گشتن (گردیدن)

هر جملهای که یکی از افعال ربطی درآن بکار رفته باشد "جملهیاسمیّه" نامیده میشود.

و ارکان جمله اسمیّه سه است .

۱ ـ مسنَدٌ اِلَیه
۲ ـ مُسْنَد   هوا   روشن   است
۳ ـ رابِطَه

الف ـ مسندالیه (یا فاعل) : آنست که فعل یا حالت یا صفتی را به ایجاب یا سلب بدان نسبت دهند .

حافظ شاعر است   بیهقی شاعر نیست

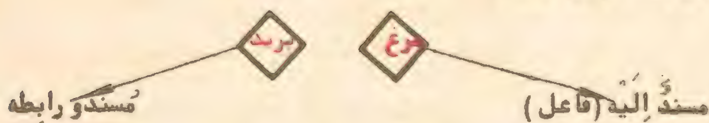
ب ـ مسند : فعل یا اسم یا صفتی که به مسندالیه نسبت داده شود .

صبر تلخ است   الهه دوست و همکار فرزانه است

ج ـ رابطه : یکی از افعال ربطی است که مسندالیه رابه مسند بپیوندد .

گل زیباست

یادآوری میکنیم که در جملات فِعلیّه (که فعل ربطی در آن به کارنرفته) فعل جمله جانشین مسند و رابطه هر دو است .



باید به یاد داشت که هر فاعلی خواه ناخواه مسندٌالیه هم هست ولی هر مسند فاعل نیست .

قیـــد

قید کلمه‌ای است که فعل یا کلمات دیگر و یاجمله‌ای را به نوعی مقیّد سازد ؛

او آهسته راه می‌رود ، من امروز از مسافرت برگشتم ، کاش نمی‌آمدم

اقسام قید { الف ـ قید مختص / ب ـ قید مشترک }

الف ـ قید مختص (ویژه) : کلمه‌ای است که همیشه به صورت قید به کار رود : حتماً می‌آیم ، هرگز ندیده‌ام

ب ـ قید مشترک نوع دیگری از کلمات اند که در جمله‌ها گاهی به صورت قید به کار می‌روند

امروز بر می‌گردم ، او خوب می‌نویسد

قید

من از امروز برای کارهایم برنامه‌ای ترتیب می‌دهم ، او یک دوست خوب دارد

متمم — صفت

توجه ! هر کدام از قیدهای مختص و مشترک دارای اقسامی است به قرار زیر :

اقسام قید:

۱ ـ قید زمان: امروز ، شبانگاه ، فردا ، بامداد ، صبح ، وسط روز و . . . .

۲ ـ قیدمکان: مدرسه ، اینجا ، همه‌جا ، اندرون ، جلو و . . . .

۳ ـ قید پرسش: آیا ؟ ، چطور ؟ ، چگونه ؟ ، مگر ؟ و . . .

۴ ـ قید تشبیه: چنان ، به سان ، مثل ، عیناً و . . . .

۵ ـ قید کمّیّت و مقدار: بسیار ، سخت ، مختصر ، اندک ، قسمتی و . . . .

۶ ـ قیدتاءکید: البته ، بی گمان ، هرآینه ، ابداً ، ناگزیر و . . .

۷ ـ قید ایجاب و تصدیق: آری ، بلکه ، البته ، ناچار و . . . .

۸ ـ قید نَفی و اِنکار: هرگز ، نه ، اصلاً ، به هیچوجه و . . . .

۹ ـ قید افسوس: آخ ، اوخ ، حیف ، دریغ ، آه و . . .

۱۰ ـ قید شکّ و تردید: شاید ، به نظرم ، گویا ، پنداری و . . .

۱۱ ـ قید تعجّب : وَه! ، عجب ! ، عجبا ! و . . .

۱۲ ـ قید تمنّا و آرزو : کاش ، کاشکی ، بوکه و . . . .

۱۳ ـ قید ترتیب : آغاز ، ابتدا ، فوج فوج ، یکان یکان و . . .

۱۴ ـ قید حالت : آهسته آهسته ، سواره ، پیاده ، چشم بسته و . . .

۱۵ ـ قید وصف : خوب ، بد ، زیبا ، کج و . . . .

۱۶ ـ قید تکرار : باز ، دگر باره ، نیز ، بازهم و . . .

۱۷ ـ قید استثناء : الا ، جز ، به جز ، مگر ، غیر از و . . .

۱۸ ـ قید شرط : اگر ، ار ، چنانچه ، هرگاه و . . .

۱۹ ـ قید عِلّت : چون ، چون که ، چه ، زیرا ، از این رو و . . .

۲۰ ـ قید تحسین و تمجید : به به ، زهی ، خوشا ، آفرین و . . .

۲۱ ـ قید تنبیه و آگاهی : زنهار ، هان ، زینهار و . . .

۲۲ ـ قید قَسَمْ و سوگند : به ، و ، برای خدا ، خدا را و . . .

۲۳ ـ قید تدریج : ذره ذره ، کم‌کم ، تدریجا " و . . . .

توجّه ۱ـ ممکن است یک کلمه چند جورقید باشد و آن در جمله معیّن می‌شود .

توجّه ۲ـ قید اقسام دیگری نیز دارد که برای رعایت اختصار از آوردن آنهـا خـود داری گردید .

حروف اضافه کلماتی را گویند که معنیِ مستقل ندارند امّا کلمه یا عبارتی را به یکی از اجزای جمله می‌پیوندند .

حروف اضافه بیشتر برای ساختن متمم فعل به کار می‌روندو عبارتند از :

از . بر . در . به . برای . ازبرای . پیش . با . اندر . ازبهر. تا . نزد . نزدیک . بهرِ. رویِ. زیرِ. سویِ. میانِ . پیِ . زی.

یادآوری میکنیم کلماتی که بر ظرفیّت دلالت می‌کنند از قبیل (رو ، پیش ، نزدیک) اگر مضاف واقع شوند ، حروف اضافه شمرده میشوند : کتابِ تو ، پیشِ من است .

حرف ربط

حرف ربط کلمه‌ای است که دو عبارت یا دو کلمه رابه‌یکدیگر ربط و پیوند دهد مانند :

و . یا . پس . اگر . نه . چون . چه . تا . امّا . زیرا . لیکن . ولی . باری . چنانچه . هر چند . همینکه . زیراکه . چونکه . بلکه . تا اینکه . همانکه . وانگهی . درحال . بنابراین

اصوات (شِبه جمله)

اصوات کلماتی هستند که حالت روحی گوینده را هنگام رنج ، شادی ، تحسین ، تعجّب و ندا بیان میکنند : آفرین ، زه ، زهی ، خه ، خوشا ، خنک ، به به ، وه وه ، شگفتا ، عجبا ، بـه وای ، آه ، آخ ، آوخ ، افسوس ، دردا ، دریغا ، زنهار ، هان ، هین ، هلا ، الا .

مصدر

مصدر کلمه‌ای است که بر انجام دادن کار یا داشتن حالتی بدون شخص و زمان دلالت کند . مانند : رفتن ، آوُردن ، بودن

اقسام مصدر:

- الف ــ ساده
- ب ــ پیشوندی
- ج ــ مرکّب
- د ــ اصلی
- هـ ــ جَعلی
- و ــ مُرخّم

الف ـ مصدر ساده: یک کلمه‌ی ساده است . مانند : دیدن ، گفتن ، خریدن

ب ـ مصدر پیشوندی: بر سر مصدر ساده حرفی آورده می‌شود . مانند : بر آمدن ، برگشتن ، در رفتن .

ج ـ مصدر مرکّب: بر سر مصدر ساده یا پیشوندی اسم یا صفتی می‌آید : طلب کردن ، غنیمت شمردن

د ـ مصدر اصلی: که در اصل مصدر باشد : رفتن ، شنیدن

هـ ـ مصدر جعلی با آوردن "یدن" به آخر کلمه‌ی عربی یا فارسی حاصل می‌شود : بلعیدن جنگیدن .

و ـ مصدر مرخم: با حذف "ن" از آخر مصدر به دست می‌آید : دید و بازدید (دیدن و باز دیدن)

اسم مصدر

اسم مصدر کلمه‌ای است که حاصل معنی مصدر را بدهد و علامت مصدری در آخر آن نیست : گریه ، پرورش ، دیدار .

اقسام اسم مصدر

۱ ـ با افزودن "ه" به آخر بن مضارع بعضی از افعال : گریه ، ناله ، پذیره

۲ ـ با افزودن "ش" به آخر بن مضارع بعضی از افعال : پرورش ، نکوهش ، ستایش

۳ ـ با افزودن "ا" به آخر بن مضارع بعضی از افعال : چرا (چریدن)

۴ ـ با افزودن "ان" به آخر بن مضارع بعضی از افعال مرکب : حنا بندان ، عقدکنان

۵ ـ با آوردن بن مضارع و ماضی فعل : دوخت و دوز ، رُفت و روب

۶ ـ با افزودن "ار" به آخر بن ماضی بعضی از افعال : دیدار ، کردار

۷ ـ با افزودن "مان" به آخر بن مضارع یا ماضی بعضی از افعال : سازمان ساختمان

۸ ـ با افزودن (ی) به آخر بعضی از اسم‌ها و صفت‌ها : خوبی ، مردی

جمله

جمله یک کلمه یا مجموع چند کلمه است که معنی خاصّی داشته‌باشد.

اقسام جمله

۱ ـ خبری
۲ ـ امری
۳ ـ تعجّبی
۴ ـ پرسشی
۵ ـ شرطی
۶ ـ جواب شرط
۷ ـ مُعتَرِضَه
۸ ـ التزامی
۹ ـ مستقل
۱۰ ـ ناقص

۱ـ جمله خبری: جمله‌ای است که از انجام کار یا داشتن صفت و حالتی خبر می‌دهد: امروزبه مدرسه نرفته‌ام.

۲ـ جمله امری: که به وسیله‌ی آن انجام کاری را از کسی می‌خواهند و یا از انجام کار باز می‌دارند: درست را بنویس   دروغ نگو

۳ـ جمله تعجّبی: که تعجبی را بیان می‌کند: چه شعر خوبی ساخته‌ای!

۴ـ جمله پرسشی: که به وسیله‌ی آن از کسی پرسشی کنند: کی از مسافرت برگشته‌ای؟

۵ـ جمله شرطی: که در آن شرطی گنجانده شود: اگر تلاش کنی . . .

۶ـ جمله جواب شرط: جمله‌ای است که در جواب جمله‌ی شرطی گفته می‌شود: اگر تلاش کنی موفق می‌شوی.

۷ـ جمله معترضه: جمله‌ای است که در میان جمله‌های دیگر آید و حذف آن تأثیری در اصل عبارت ندارد: حسین خدا حفظش فرماید دوست خوبی است.

۸ ـ جمله التزامی : جمله‌ای است که در باره‌ی انجام گرفتن فعل آن یقین نداریم : شاید فردا احمد به مدرسه نرود

۹ـ جمله مستقل : جمله‌ای است که استقلال معنی داشته باشد : امتحانات رسید بهار اولین فصل سال است .

۱۰ـ جمله ناقص : جمله‌ای است که معنی آن با جمله‌ی دیگر تمام شود : دیروز به دبیرستان که رفتم شما را ندیدم.

توجه : جمله یا اسمیه است یا فعلیه.

الف ـ جمله‌ی فعلیّه : جمله‌ای است که در آن کاری صورت گیرد ودارای فعلی تام باشد : علی تکالیفش را انجام داده است .

ب ـ جمله‌ی اسمیّه : جمله‌ای است که دارای فعل ربطی بوده و در آن حالت یا صفتی را به‌نهاد نسبت دهند . هوا تاریک است

ضمیمه‌ی ۱

پیشوند، میانوند، پسوند

پیشوند

پیشوندها الفاظی هستند که بر سر کلمات می‌آیند و معنی تازه‌ای به آنها می‌دهند و عبارتند از:

"ا" پیشوند نفی است : امرداد (نامیرا)

"ان" پیشوند نفی است: انیران (غیر ایرانی)

"ب" حرف زینت است و بر سر فعل می‌آید: بیامد ، بدید

"ب" حرف تأکید است و بر سر فعل امر می‌آید: بنویس، بیار

"ب" در اول اسم صفت می‌سازد: بخرد ، بنام ، باندام

"با" پیشوند اتصاف است: با ادب ، با هنر

"باز" در اول فعل ساده معنی آن را عوض می‌کند : باز آمد ، باز گفت

"بی" پیشوند نفی است و در اول اسم ، صفت می‌سازد : بی هنر ، بی عار

"پاد" بر سر اسم، معنیِ ضد می‌دهد: پادزهر (ضد زهر)

"م" در اول بنِ مضارع، فعلِ نهی می‌سازد: منویس، مگو

"می" در اول مضارع اخباری و ماضی استمراری و فعل امر می‌آید: می‌رود ، می‌نوشت ، می‌رو

"ن" در اول فعل آنرا منفی می‌سازد و بر سر بن مضارع، فعل نهی می‌سازد: نرفت ، نرو

"نا" در اول کلمات، حرفِ نفی است: نامرد ، نادانی

"همی" در اول فعل مضارع اخباری و ماضی استمراری و فعل امر معنی استمراری و تأکید میدهد همی رود ، همی رفت ، همی کوش

میانوند

الفاظی هستند که در وسط دو کلمه می‌آیند و کلمه مرکب میسازند به قرار زیر:

۱ "الف دعا" : بیناد ، نشیناد

۲ "الف اشتمال" : لبالب ، سراسر

۳ "الف تکرار" : دمادم ، زهازه

۴ "الف حال" : کشاکش (درحال کشیدن)

"ا" الف ردیف: دوشادوش (دوش به دوش)

"ا" الف تلون: رنگارنگ، جوراجور

"ا" الف عطف: تکاپوی، رستاخیز

"ا" الف زاید: سبکسار (سبکسر)

"و" واو عطف: گیرو دار، آمد و رفت

"ی" حرف واسطه‌است در کلمات مختوم به (الف ــ واو): دانایان، زیبایی

پسوند

الفاظی هستند که در آخر کلمات می‌آیند و معانی تازه‌ای به کلمات می‌دهند:

"ا" الف اشباع: رفتنا، بودا، دیدنا

"ا" الف استمرار: ندانما (نمی‌دانم)

"ا" الف تحسر: حسرتا، دریغا، دردا

"ا" الف تردید: گوییا

"ا" الف تعجب: شگفتا

"ا" الف تعظیم: بزرگا مردا

"ا" الف جواب: گفتا

"ا" الف تحسین: خوشا، خرما

"ا" الف زاید: گوهرا، بیژنا

"ا" الف اسم مصدر: چرا (چریدن)

"ا" الف فاعلی: گویا، بینا

"ا" الف لیاقت: خوانـا

"ا" الف ندا: خدایا، پدرا

"ا" الف کثرت: بسـا

"ا" الف دعا: بادا، مبادا

"ار" فاعلی: خریدار، پرستار

"ار" مفعولی: مردار

"ار" اسم مصدر: دیدار

"آسا" مشابهت: پلنگ آسا

"آک" نسبت و لیاقت: خوراک، پوشاک

"آگین" نسبت: زهرآگین

"آل" مشابهت: چنگال، دنبال

"ام" بیان عدد ترتیبی: دوم، دهم

"امین" پسوند عدد ترتیبی: نهمین، سومین

"ان" علامت جمع: درختان

"ان" پسوند زمان: بهاران، بامدادان

"ان" زاید: شادان

"ان" پسوند صفت فاعلی: گریان، دوان

"ان" پسوند نسبت: اشکان، گرگان

"انه" نسبت: عصرانه

"انه" لیاقت: شاهانه

"بار" پسوندمکان: رودبار، جویبار

"باره" صفت می‌سازد: زن باره، شکمباره

"ان" محافظت: باغبان، دربان

"بد" محافظت و اتصاف: ارتشبد، سپهبد

"بند" به معنی هم: شهربند (هم شهری)

"تاش" به معنی هم: شهرتاش (هم‌شهری)

"چی" نسبت و دارنده: تماشاچی، شکارچی

"چه" تصغیر: باغچه

"دان" ظرفیت: نمکدان

"دیس" مشابهت: تندیس

"زار" مکان: یونجه زار

"سار" مشابهت: دیوسار

"سار" مکان و فراوانی: چاهسار

"سان" برابری و مشابهت: یکسان، دیوسان

"ستان" زمان و مکان: زمستان، گلستان

"سیر" مکان: سردسیر

"فام" رنگ: سیه فام، سرخ فام

"ک" تصغیر: دخترک

"ک" نسبت: موشک

"ک" تعظیم: بابک

"ک" تحبیب: زرگرک

"ک" رقت: طفلک

"ک" تحقیر: مردک

"کار" فاعلی: ستمکار

"کده" مکان: بتکده

"گار" فاعلی: سازگار

"گان" نسبت: ده‌گان

"گانه" نسبت: دوگانه

"گاه" مکان و زمان: شامگاه، قتلگاه

"گر" فاعلی: ستمگر، دادگر

"گر" شغل و حرفه: آهنگر

"گون" رنگ: لاله گون

"گین" نسبت: غمگین

"لاخ" مکان و فراوانی: سنگلاخ

"مان" علامت اسم مصدر: سازمان، ساختمان

"مند" اتصاف: دانشمند

"ن" علامت مصدر: دیدن، گفتن

"نا" اسم مرکب می‌سازد: درازنا، فراخنا (فراخی، درازی اسم مصدر نیز هست)

"ناک" اتصاف: هوسناک، غمناک

"نده" فاعلی: بیننده

"و" صفت: اخمو، شکمو

"وار" اتصاف: بزرگوار

"وار" بار: خروار، شتروار

"وار" لیاقت: شاهوار

"ور" اتصاف: رنجور، گنجور

"وش" شباهت: ماهوش

"ومند" اتصاف: تنومند، برومند

"وند" دارندگی: خویشاوند، پسوند

"وند" به معنی هم: شهروند (هم‌شهری)

"ه" اسم مصدر: گریه، ناله

"ه" نسبت: یک روزه

"ه" مفعولی: گفته، دیده

"ه" اسم: تابه، آویزه

"ه" تحقیر: زنه، دختره

"ه" تصغیر: روزنه

"ها" علامت جمع: دخترها

" ی" وحدت : کتابی

" ی" نکره : مردی

" ی" تکثیر : بسی

" ی" نسبت : تهرانی ، فرهنگی

" ی" فاعلی : جنگی

" ی" مصدری : خوبی

" ی" آرزو : کاش می‌آمدی

" ی" ضمیر : می‌روی

" ی" شک و تردید : پنداری

" ی" لیاقت : دیدنی

" ی" وقت : طفلی

" ی" تعظیم : قبله گاهی

" ی" تحبیب : نور چشمی

" ی" استمرار : رفتمی

" ی" کسره‌ی اضافه : دانای روزگار

" یار" اتصاف : هوشیار ، شهریار

" یدن" علامت مصدر جعلی : جنگیدن

" ین" اتصاف و نسبت : نمکین ، غمین

" ینه" نسبت : دوشینه

ضمیمه ی ۲

تجزیه و ترکیب

صد سؤال امتحانی مطابق با نظام جدید آموزشی

۱ ـ خاکِ پای آن تُهی دستم که چون ابربهار / بر سرِ عالم فشاند هر چه پیدا می‌کند

(رهی معیری)

الف ـ بیت دارای چندجمله است؟

ب ـ "آن" چه کلمه‌ای است؟

ج ـ مفعول را درجمله‌ی آخرپیدا کنید.

د ـ "فشاند" لازم است یا متعدی و زمان آن چیست؟

هـ ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟

و ـ فعل جمله‌ی آخر از چه مصدری است؟

ز ـ "پای" چه نقشی دارد؟

ح ـ "سرعالم" چه نقشی دارد؟

۲ ـ قفسم ساخته و بال و پرم سوخته‌اند / مرغ را بین که هنوزش هوس پـرواز است

(شهریار)

الف ـ بیت دارای چندجمله است؟

ب ـ نهاد جمله‌ی دوم کدام است؟

ج ـ "که" چه کلمه‌ای است؟

د ـ "بین" چه فعلی است؟

هـ ـ مفعول جمله‌ی دوم کدام است؟

و ـ "هوس پرواز" چه ترکیبی است؟

ز ـ "سوخته‌اند" فعل ربطی است یا تام؟

ح ـ "م" قفسم چه کلمه‌ای است؟

۳ ـ تا بپیمایی شرابی آسمانی در وجودم / گردشی ده چشم خود را ای بلای آسمانـی

(جهانگیر معصومی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟

ب ـ "خود" چه‌کلمه‌ای است‌وچه‌نقشی‌دارد؟

ج ـ "بلای آسمانی" چه‌ترکیبی است و چه نقشی دارد؟

د ـ "ی" آسمانی چه حرفی است؟

هـ ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟

و ـ مفعول جمله‌ی دوم کدام است؟

ز ـ "گردش" چه کلمه‌ای است؟

ح ـ "بپیمایی" لازم است یا متعدی؟

۴ ـ بگشای تیر مژگان و بریز خونِ حافظ / که چنان کُشنده‌ای را نکُشد کس انتقامـی

(حافـظ)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟

ب ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟

ج ـ "حافظ"چه‌نقشی‌دارد وچه‌اسمی‌است؟

د ـ "کس" چه‌کلمه‌ای است‌وچه نقشی‌دارد؟

هـ ـ "تیرمژگان" چه نوع اضافه‌ای است؟ و ـ مفعول جمله‌ی اول کدام است؟

ز ـ "بگشای" چه فعلی است؟ ح ـ "کشنده" چه کلمه‌ای است؟

۵ ـ پروین به کجروان سخن از راستی چه سود کو آن چنان کسی که‌نرنجد زحرف راست

(پروین اعتصامی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟

ب ـ "راستی" چه کلمه‌ای است وچه‌نقشی دارد؟

ج ـ "نرنجد" از نظر زمان و لازم ومتعدی بودن چه فعلی است؟

د ـ "حرف راست" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد؟

هـ ـ "ی" راستی، چه حرفی است؟ و ـ "کجرو" چه صفتی است؟

ز ـ "که" چه کلمه‌ای است؟ ح ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

۶ ـ از دشمنان چگونه شکایت توان نمود جایی که پاره‌ی تنِ من قاتلِ من است

(پژمان بختیـاری)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟ ب ـ "توان" در جمله‌ی اول چه‌فعلی است؟

ج ـ "ی" پاره‌ی، چه حرفی است؟ د ـ "من" چه کلمه‌ای است وچه‌نقشی‌دارد؟

هـ ـ "است" آخر بیت فعل ربطی است یا تام؟

و ـ "دشمنان" چه نقشی دارد؟

ز ـ " قاتل من" چه ترکیبی است و چه، نقشی دارد؟

ح ـ در مصراع اول یک قید پیدا کنید ،

۷ ـ چون خواجه روزِ محشر جُرمِ مرا ببخشد کز وعده‌ی عطایش عمری گنـاه کـردم

(فروغی بسطامی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟

ب ـ "روز محشر" چه اضافه‌ای است و چه نقشی دارد؟

ج ـ "ی" عمری، چه حرفی است؟ د ـ فعل جمله آخر از چه مصدری است؟

هـ ــ مفعول جمله اول کدام است؟ و ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

ز ــ "ش" عطایش، چه ضمیری است و چه نقشی دارد؟

ح ــ "وعده" اسم معنی است یا ذات و چه نقشی دارد؟

۸ ــ از حجاب حُسن شرم آلوده‌ی لیلی هنوز بیدِ مجنون سر به زیر انداختن بــار آورد

(صائب)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟

ب ــ "حجاب حسن" چه نوع اضافه‌ای است و چه نقشی دارد؟

ج ــ "لیلی" چه اسمی است و چه نقشی دارد؟ د ــ "بیدمجنون" چه نقشی دارد؟

هـ ــ "انداختن" چه کلمه‌ای است؟

و ــ فعل جمله‌ی اول را بنویسید و زمان و لازم و متعدی بودن آن را نیز ذکر کنید.

ز ــ یک مفعول پیدا کنید. ح ــ "حسن شرم آلوده" چه ترکیبی است؟

۹ ــ گفتم به نورِ عشق رهِ عمر طَی کنم غافل که روشنایی این شمع یک شب است

(امیری فیروزکوهی)

الف ــ بیت دارای چندجمله است؟ ب ــ "نورعشق" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد؟

ج ــ فعل جمله‌ی دوم از چه مصدری است و نوع آن چیست؟

د ــ "این شمع" چه ترکیبی است؟ هـ ــ "است" فعل ربطی است یا تام؟

و ــ "روشنایی" چه کلمه‌ای است و چه نقشی دارد؟

ز ــ "ره عمر" چه نقشی دارد؟ ح ــ نهاد جمله اول کدام است؟

۱۰ ــ از غرور بی نیازی بارها بال هُما بر سرِمن سایه افکنده است و سرپیچیده‌ام

(صائب)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟ ب ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

ج ــ "بی‌نیازی" چه کلمه‌ای است و چه نقشی دارد؟

د ــ "بال هما" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد؟

هـ ـ "سرمن" چه اضافه‌ای است و چه نقشی دارد ؟ و ـ "افکنده" چه کلمه‌ای است ؟

ز ـ "هما" چه اسمی است ؟ ح ـ "غرور" اسم ذات است یا معنی ؟

۱۱ ـ در عشق سرنوشتِ من و مرغ شب یکی است او با فغان بسازد و من با گریستن

(جهانگیر معصومی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ـ "شب" چه نقشی دارد ؟

ج ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است ؟ د ـ "یکی" چه نقشی دارد ؟

هـ ـ "است" فعل تام است یا ربطی ؟

و ـ فغان اسم معنی است یا ذات و چه نقشی دارد ؟

ز ـ "بسازد" از نظر لازم و متعدی بودن و زمان چه فعلی است ؟

ح ـ "گریستن" چه کلمه‌ای است ، یک صفت فاعلی از آن بسازید .

۱۲ ـ شمّه‌ای از داستان عشق شورانگیز ماست این حکایت‌ها که از فرهاد و شیرین کرده‌اند

(حافظ)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ـ "عشق شورانگیز" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد ؟

ج ـ "این" چه کلمه‌ای است ؟ د ـ یک صفت فاعلی پیدا کنید .

هـ ـ "ما" چه نقشی دارد ؟ و ـ "است" آخر مصراع اول ، فعل تام است یا ربطی ؟

ز ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟ ح ـ "که" چه کلمه‌ای است ؟

۱۳ ـ شمع اگر کُشته شد از باد مدارید عجب یاد پروانه‌ی هستی شده بر باد کنید

(ملک‌الشعراء بهار)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است ؟

ج ـ "کشته شد" چه فعلی است ؟ د ـ فعل جمله‌ی آخر کدام است ؟

هـ ـ "باد" چه نقشی دارد ؟ و ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟

ز ـ یک اسم ذات و یک اسم معنی پیدا کنید . ح ـ "هستی" چه کلمه‌ای است ؟

۱۴ ــ به سر آمد شبِ غربت غمِ دل کرد سفر　　بعد از این فصل شکر خندهٔ صبح وطن است

(صائب)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟　　ب ــ نهاد جملهٔ اول کدام است؟

ج ــ فعل جمله دوم کدام است و زمان آن چیست؟　د ــ "صبح وطن" چه اضافه‌ای است؟

هـ ــ "است" فعل ربطی است یا تام؟　　و ــ "این" چه کلمه‌ای است؟

ز ــ "آمد" لازم است یا متعدی؟　　ح ــ "خنده" چه کلمه‌ای است؟

۱۵ ــ ای که گفتی انتظار از مرگ جانفرساتر است　　کاش جان می‌دادم امّا انتظاری داشتم

(سیمین بهبهانی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟　　ب ــ "که" چه نقشی دارد؟

ج ــ "انتظار" در مصراع اول اسم ذات است یا معنی و چه نقشی دارد؟

د ــ "جانفرساتر" چه صفتی است و چه نقشی دارد؟

هـ ــ "کاش" چه کلمه‌ای است؟　　و ــ نهاد جملهٔ آخر کدام است؟

ز ــ "گفتی" از نظر زمان و لازم و متعدی بودن چه فعلی است؟

ح ــ "ی" گفتی، چه یایی است؟

۱۶ ــ جمال معرفت از خواب جهل بیداری است　　بجوی جوهر خود تا جلا توانی یافت

(شهریار)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟　　ب ــ مفعول جمله دوم کدام است؟

ج ــ "بیداری" چه کلمه‌ای است؟　　د ــ "خود" چه کلمه‌ای است و چه نقشی دارد؟

هـ ــ "است" فعل ربطی است یا تام؟　　و ــ "خواب جهل" چه اضافه‌ای است و چه نقشی دارد؟

ز ــ بجوی چه وجهی است؟　　ح ــ نهاد جملهٔ آخر کدام است؟

۱۷ ــ بدین امید که پا برسرم نهی روزی　　به رهگذار تو چون سایه مسکن است مرا

(رهی معیری)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟

ب ــ "این امید" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد؟

ج ــ "روزی" چه نقشی دارد؟

د ــ "تو" چه کلمه‌ای است و چه نقشی دارد؟

هـ ــ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟

و ــ "م" سرم چه نقشی دارد؟

ز ــ "رهگذار" چه نقشی دارد؟

ح ــ "سر" چه نقشی دارد؟

۱۸ ــ دست دعا بر آرم سوی خدا ولیکن　　از بس گناه دارم روی دعا نـــدارم

(امیری فیروز کوهی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟

ب ــ "ی" سوی، چه حرفی است؟

ج ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

د ــ "دست دعا" چه اضافه‌ای است؟

هـ ــ "برآرم" چه زمانی است؟

و ــ "دعا" درمصراع دوم چه نقشی دارد؟

ز ــ "خدا" چه اسمی است؟

ح ــ "م" دارم، چه نقشی دارد؟

۱۹ ــ دلِ روشن زسیه کاری نفس ایمن کن　　تا نیفتاده بر این آینه زنگاری چنـد

(پروین اعتصـامـی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟

ب ــ "دل روشن" چه نقشی دارد؟

ج ــ "سیه کاری" چه کلمه‌ای است و چه نقشی دارد؟

د ــ "این" چه کلمه‌ای است؟

هـ ــ در مصراع دوم یک ترکیب وصفی پیدا کنید.

و ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

ز ــ در این بیت چه کلمه‌ای با چه قرینه‌ای حذف شده است؟

ح ــ "نفس" چه نقشی دارد؟

۲۰ ــ من آن شمعم که تنها بایدم گزتیره‌روزی‌ها　　زدامانم گریزد طفل اشکم هرچه پاگیرد

(جهانگیر معصومی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟

ب ــ "من" چه نقشی دارد؟

ج ــ "که" اولی چه حرفی است؟

د ــ "تیره‌روزی" چه کلمه‌ای است و چـــه نقشی دارد؟

هـ ـ "طفل اشک" چه اضافه‌ای است و چه نقشی دارد؟

و ـ فعل جمله‌ی آخری از چه مصدری است؟

ز ـ "م" دامانم، چه نقشی دارد؟ ح ـ در این بیت یک ترکیب وصفی پیدا کنید.

۲۱ ـ در این بازار اگر سودی است با درویشِ خرسند است
خدایا مُنعَمْم گردان به درویشی و خرسندی
(حافظ)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟

ب ـ "این بازار" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد؟

ج ـ "است" در مصراع اول، فعل تام است یا ربطی؟

د ـ "م" آخر منعمم، چه کلمه‌ای است و چه نقشی دارد؟

هـ ـ "خرسندی" چه کلمه‌ای است و چه نقشی دارد؟

و ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟ ز ـ "سودی" چه نقشی دارد؟

ح ـ "خرسند" چه کلمه‌ای است؟

۲۲ ـ گُل، آن خوشتر که جز روزی نماند چوماند، هیچکس قُدرش نداند
(پروین اعتصامی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟ ب ـ "که" چه کلمه‌ای است؟

ج ـ نهاد جمله‌ی دوم کدام است؟ د ـ "هیچکس" چه نقشی دارد؟

هـ ـ "ش" قدرش، چه نقشی دارد؟ و ـ "نداند" لازم است یا متعدی؟

ز ـ مفعول را در جمله‌ی آخر پیدا کنید ح ـ "نماند" از نظر زمان چه فعلی است؟

۲۳ ـ نسیم صبح بر اندام نازکش بگذشت چو باز گشت به بستان بریخت برگِ بهار
(سعدی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟

ب ـ "ش" نازکش، چه کلمه‌ای است و چه نقشی دارد؟

ج ـ فعل جمله‌ی دوم از چه مصدری است؟ د ـ "بهار" چه نقشی دارد؟

هـ ـ "بگذشت" لازم است یا متعدی؟ و ـ "اندام نازک" چه ترکیبی است؟

ز ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟ ح ـ مفعول جمله‌ی آخر کدام است؟

۲۴ ـ از لعل تو گر یابم انگشتریِ زنهار صد مُلک سلیمانم در زیرِ نگین باشد

(حافظ)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟ ب ـ "سلیمان" چه اسمی است؟

ج ـ "نگین" چه نقشی دارد؟ د ـ "م" سلیمانم، چه نقشی دارد؟

هـ ـ "انگشتری زنهار" چه ترکیبی است؟ و ـ "یابم" از نظر زمان و لازم ومتعدی‌بودن چه فعلی است؟

ز ـ مفعول جمله‌ی اول کدام است؟ ح ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

۲۵ ـ گفت: دیناری بده پنهان وخود را وارهان گفت: کار شَرْع، کار درهم و دینار نیست

(پروین اعتصامی)

الف ـ بیت‌دارای چند جمله است؟ ب ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟

ج ـ مفعول جمله‌ی چهارم کدام‌است؟ د ـ "کارشرع" چه‌ترکیبی‌است‌وچه‌نقشی‌دارد؟

هـ ـ "نیست" آخربیت‌فعل ربطی‌است‌یاتام؟ و ـ فعل جمله‌ی سوم از چه مصدری‌است؟

ز ـ "خود" چه کلمه‌ای است؟ ح ـ "پنهان" چه نقشی دارد؟

۲۶ ـ اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی به روان آدمیّـــت

(سعدی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟ ب ـ یک ترکیب وصفی پیدا کنید.

ج ـ "درنده‌خویی" چه‌کلمه‌ای‌است؟ و ـ "آدمیت" چه نقشی دارد؟

هـ ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟ و ـ "بمیرد" لازم است یا متعدی؟

ز ـ "اگر" چه حرفی است؟ ح ـ "عمر" اسم ذات است یا معنی؟

۲۷ ـ مرا به روز کشاکش چه باک بیش و کم‌است ز دولت دو جهان گوشه‌ی غمـــی دارم

(جهانگیر معصومی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ـ "دو جهان" چه ترکیبی است ؟

ج ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟ د ـ "بیش‌وکم" نسبت‌به‌هم چه‌وضعی دارند ؟

هـ ـ "دولت" چه نقشی دارد ؟ و ـ "است" فعل ربطی است یا تام ؟

ز ـ "ی" گوشه‌ی ، چه حرفی است ؟ ح ـ "کشاکش" چه کلمه‌ای است ؟

۲۸ ـ دوستان عیب کُنندَم که‌چرا دل به‌تودادم   باید اوّل به تو گفتن که چُنین خوب‌چرایی

(سعدی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ـ "دوستان" چه نقشی دارد ؟

ج ـ "م" عیب کنندم ، چه نقشی دارد ؟ د ـ اقسام "که" را معین کنید

هـ ـ فعل‌جمله‌ی اول از چه مصدری است ؟ و ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟

ز ـ "خوب" چه نقشی دارد ؟ ح ـ "گفتن" چه کلمه‌ای است ؟

۲۹ ـ آن که عمری شد که تا بیمارم ازسودای او   گو نگاهی کن که پیش چشم شهلا میرمت

(حافظ)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ـ اقسام "که" را معین کنید

ج ـ "شد" فعل تام است یا ربطی ؟

د ـ "چشم شهلا" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد ؟

هـ ـ "ت" میرمت ، چه نقشی دارد ؟ و ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟

ز ـ "عمر" چه نقشی دارد ؟ ح ـ "بیمار" چه نقشی دارد ؟

۳۰ ـ گر چُنانست که روی من مسکین گدارا   به در غیر ببینی ، ز درخویش برانم

(سعدی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟

ب ـ "ببینی" از نظر زمان و لازم و متعدی بودن چه نوع فعلی است ؟

ج ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟ د ـ مفعول جمله‌ی دوم کدام است ؟

هـ ـ "م" برانم ، چه نقشی دارد ؟ و ـ خویش چه‌کلمه‌ای‌است‌وچه‌نقشی دارد ؟

ز ــ "که" چه کلمه‌ای است؟

ح ــ "غیر" چه نقشی دارد؟

۳۱ ــ سعی طبیب موجب درمان درد نیست
از خود طلب دوای دل مبتـلای خویش

(رهی معیری)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟

ب ــ نهاد جمله اول کدام است؟

ج ــ "سعی طبیب" چه اضافه‌ای است؟

د ــ "نیست" فعل ربطی است یا تام؟

هـ ــ "خود" چه نقشی دارد؟

و ــ "دل مبتلا" چه نقشی دارد؟

ز ــ مسند را در مصراع اول پیداکنید،

ح ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

۳۲ ــ از هیچ آفریده ندارم شکایتی
بر من هرآنچه می‌رسد از خویش می‌رسد

(امیری فیروز کوهـی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟

ب ــ "آفریده" چه کلمه‌ای است؟

ج ــ "خویش" چه نقشی دارد؟

د ــ "می رسد" لازم است یا متعدی؟

هـ ــ "هرآنچه" چه نقشی دارد؟

و ــ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟

ز ــ "هیچ‌آفریده" چه ترکیبی است؟

ح ــ "ندارم" چه زمانی است؟

۳۳ ــ می‌روم و زسر حسرت به قفا می‌نگـرم
خبر از پای ندارم که زمین می‌سپـرم

(سعدی)

الف ــ بیت دارای چند جمله‌است؟

ب ــ "قفا" چه نقشی دارد؟

ج ــ "می‌نگرم" لازم است یا متعدی؟

د ــ "که" چه کلمه‌ای است؟

هـ ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

و ــ "م" می‌روم، چه‌کلمه‌ای‌است‌وچه نقشی دارد؟

ز ــ "زمین" چه نقشی دارد؟

ح ــ "می‌سپرم" چه زمانی است؟

۳۴ ــ عالَم تُبه نخواهی خال سیه بپوش
کآن دانه دام مردمِ صاحبْ نظـر شود

(خاقـانی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است؟

ب ــ "آن دانه" چه‌ترکیبی است وچه‌نقشی دارد؟

ج ـ "عالم" چه نقشی دارد؟
د ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟
هـ ـ "مردم" چه اسمی است؟
و ـ "خال سیه" چه‌ترکیبی‌است‌وچه‌نقشی‌دارد؟
ز ـ نهاد جمله‌ی‌دوم کدام است؟
ح ـ "شود" فعل ربطی است‌یا تام؟

۳۵ ـ اگر پرسند در محشر که خسرو راچراکشتی   سرت گردم‌چه‌خواهی‌گفت‌تامن هم‌همان‌گویم

(امیر خسرو دهلوی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟
ب ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟
ج ـ "ت" سرت چه نقشی دارد؟
د ـ "همان" چه‌کلمه‌ای است‌وچه‌نقشی‌دارد؟
هـ ـ "چه" چه‌کلمه‌ای‌است‌وچه‌نقشی‌دارد؟
و ـ مفعول جمله‌ی دوم کدام‌است؟
ز ـ "کشتی" از نظر زمان و لازم و متعدی بودن چه نوع فعلی است؟
ح ـ "که" چه کلمه‌ای است؟

۳۶ ـ فراغِ بال زمرغان این چمن مطلب   اگر هُمای بود درد استخـــوان دارد

(صائب)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟
ب ـ مفعول جمله‌ی اول کدام است؟
ج ـ "این چمن" چه ترکیبی است وچه نقشی دارد؟
د ـ "بود" فعل ربطی است یاتام؟
هـ ـ نهاد جمله‌ی اول کدام است؟
و ـ "استخوان" چه نقشی دارد؟
ز ـ یک متمم پیدا کنید.
ح ـ "دارد" چه زمانی است؟

۳۷ ـ طبیب راه نشین دردعشق نشناسد   برو به دست کن ای مُرده دل مسیح دَمی

(حافظ)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟
ب ـ "درد عشق" چه اضافه‌ای است و چه نقشی دارد؟
ج ـ "مرده‌دل" چه‌نقشی دارد؟
د ـ مفعول جمله‌ی آخر کدام است؟
هـ ـ "راه نشین" چه صفتی است؟
و ـ "نشناسد" به چه زمانی است؟

ز ــ نهاد جملهی اول کدام است ؟ ح ــ نهاد جملهی دوم کدام است ؟

۳۸ ــ هُمایی چون‌توعالیقدر وحرص‌استخوان‌تاکی دریغ آن سایه‌ی همّت‌که‌بر نااهل‌افکندی

(حافظ)

الف ــ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ــ "عالیقدر" چه کلمه‌ای است ؟

ج ــ "استخوان" چه نقشی دارد ؟ د ــ "آن" چه کلمه‌ای است ؟

هـ ــ "که" چه کلمه‌ای است ؟ و ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟

ز ــ "ی" افکندی چه یایی است ؟ ح ــ "نا اهل" چه نقشی دارد ؟

۳۹ ــ در رکاب دیده‌ی بیناست هر نعمت که هست

از خدا چیزی به غیر از دیده‌ی بینا مجو

(صائب)

الف ــ بیت دارای چند جمله‌است ؟

ب ــ "دیده‌ی بینا" در مصراع اول چه ترکیبی است و چه نقشی دارد؟

ج ــ "هست" فعل ربطی است یا تام؟ د ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

هـ ــ مفعول جمله آخر را تعیین کنید .

و ــ "هر نعمت" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد؟

ز ــ "مجو" چه فعلی است ؟ ح ــ "که" چه کلمه‌ای است؟

۴۰ ــ بر قطره‌ی‌سرشک یتیمان نظاره کن تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

(پروین‌اعتصامی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ــ "یتیمان" چه نقشی دارد ؟

ج ــ "روشنی گوهر" چه اضافه‌ای است ؟ د ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟

هـ ــ "روشنی" چه کلمه‌ای است ؟ و ــ "ی" بنگری چه یایی است ؟

ز ــ "کجا" چه نقشی دارد ؟ ح ــ "بنگری" چه زمانی است ؟

۴۱ ــ دوستان عیب‌کنندم‌که‌چرا دل به‌تودادم باید اوّل به تو گفتن که چنین خوب چرایی

(سعدی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ــ اقسام " که" را معین کنید.

ج ــ "اول " چه قیدی است ؟ د ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟

هـ ــ "م " عیب کنندم چه نقشی دارد ؟ و ــ نهاد جمله‌ی اول کدام است ؟

ز ــ فعل جمله‌ی اول از چه مصدری است ؟ ح ــ "دل " چه نقشی دارد ؟

۴۲ ــ دِلا مَعاش چنان کن که گر بلغزد پای — فرشته ات به دو دست دعا نگهدارد

(حافظ)

الف ــ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ــ "که" چه کلمه‌ای است ؟

ج ــ نهاد جمله‌ی دوم کدام است ؟ د ــ "ت " فرشته‌ات ، چه نقشی دارد ؟

هـ ــ "دست دعا " چه‌اضافه‌ای هست ؟ و ــ "نگهدارد " لازم‌است یا متعدی؟

ز ــ "پای " چه نقشی دارد ؟ ح ــ "دل " چه نقشی دارد ؟

۴۳ ــ هر آن زمین که تو یک ره بر او قدم بنهی — هزار سَجده برم خاک آن زمین تــرا

(رودکی)

الف ــ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ــ "آن‌زمین" چه ترکیبی است ؟

ج ــ فعل جمله‌ی اول از چه مصدری‌است ؟ د ــ "را " در آخر بیت چه حرفی است ؟

هـ ــ "تو" در مصراع اول چه نقشی دارد؟ و ــ در مصراع اول یک قید پیدا کنید .

ز ــ "او" چه نقشی دارد ؟ ح ــ "سجده برم " چه زمانی است ؟

۴۴ ــ میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست — تو خود حجاب خودی حافظ،ازمیان‌برخیز

(حافظ)

الف ــ بیت دارای چند جمله است ؟ ب ــ " نیست " فعل ربطی است یاتام ؟

ج ــ دو کلمه‌ی "خود " در مصراع دوم از نظر نقش چه فرقی با هم دارند ؟

د ــ "حافظ" چه نقشی دارد ؟ هـ ــ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟

و ــ "حائل " چه نقشی دارد ؟ ز ــ "هیچ" چه کلمه‌ای است ؟

ح ــ مسند را درجمله‌ی دوم پیدا کنید.

۴۵ـ اگر نه روی دل اندر برابرت آرم   من این نماز حساب نماز نگـذارم

(مولوی)

الف ـ بیت چند جمله دارد ؟   ب ـ "ت" برابرت ، چه نقشی دارد ؟

ج ـ "این نماز" چه ترکیبی است و چه نقشی دارد ؟

د ـ نهاد جمله اول کدام است ؟   هـ ـ "دل" چه نقشی دارد ؟

و ـ از فعل جمله‌ی اول یک صفت فاعلی و یک صفت مفعولی بسازید .

ز ـ "نماز" اسم ذات است یا معنی ؟   ح ـ مفعول جمله‌ی اول کدام است ؟

۴۶ـ فصل پیری‌هرزمان رنجی دگر می‌آورد   این خزان هر روز رنگی تازه تر مـی‌آورد

(امیری فیروز کوهی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟   ب ـ "ی" پیری چه حرفی است ؟

ج ـ مفعول را در جمله‌ی اول پیداکنید .   د ـ "این خزان" چه ترکیبی است ؟

هـ ـ "تازه تر" چه صفتی است ؟   و ـ "فصل پیری" چه نقشی دارد ؟

ز ـ "هر" چه کلمه‌ای است ؟   ح ـ "می‌آورد" چه زمانی است ؟

۴۷ـ مست جام وصل‌کی‌داندغم‌هجران دوست   این حکایت بشنو از نی بازبان دیگری

(جهانگیر معصومی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟   ب ـ "هجران دوست" چه نقشی‌دارد ؟

ج ـ "این حکایت" چه نقشی دارد ؟   د ـ نهاد جمله‌ی دوم کدام است ؟

هـ ـ "نی" چه نقشی دارد ؟   و ـ "بشنو" لازم است یا متعدی ؟

ز ـ نهاد جمله‌ی‌اول کدام است ؟   ح ـ "داند" چه زمانی است ؟

۴۸ـ تمنای وصالم نیست ، عشق من‌مگیرازمن   به دردت خوگرفتم نیستم دربند درمانت

(شهریار)

الف ـ بیت دارای چند جمله است ؟   ب ـ "عشق من" چه نقشی دارد ؟

ج ـ "ی" تمنای چه حرفی است ؟   د ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است ؟

هـ ـ "ت" درمانت چه نقشی دارد؟

و ـ "مگـیر" چه فعلی است؟

ز ـ "درد" چه نقشی دارد؟

ح ـ فعل جمله سوم از چه مصدری است؟ یک اسم مصدر از آن بسازید.

۴۹ ـ من اشکِ خویش را چو گُهر پرورانده‌ام
دریای دیده تا که نگویی گُهر نداشت

(پروین اعتصامی)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟

ب ـ "اشک خویش" چه اضافه‌ای است؟

ج ـ "پرورانده‌ام" کدام ماضی است؟

د ـ "دریای دیده" چه اضافه‌ای است؟

هـ ـ "ی" نگویی چه ضمیری است؟

و ـ "گهر" در مصراع دوم چه نقشی دارد؟

ز ـ نهاد جمله‌ی آخر کدام است؟

ح ـ "را" چه حرفی است؟

۵۰ ـ گرچه گَرد آلود فقرم، شرم باد از همتّم
گر به آب چشمه ی خورشید دامن ترکنم

(حافظ)

الف ـ بیت دارای چند جمله است؟

ب ـ مسند را در جمله‌ی اول پیدا کنید.

ج ـ "م" همتم چه نقشی دارد؟

د ـ "آب" چه نقشی دارد؟

هـ ـ "م" فقرم مخفف چیست؟

و ـ "گرد آلود" چه کلمه‌ای است؟

ز ـ "چشمه‌ی خورشید" چه اضافه‌ای است؟

ح ـ "دامن" چه نقشی دارد؟

۵۱ـ سعدیا ! دی رفت و فردا همچنان موجود نیست
در میان این و آن فرصت شمار امروز را
(سعدی)

الف ـ "فردا" چه کلمه‌ای است ؟
ب ـ "این" و "آن" صفت اشاره‌اند یا ضمیر اشاره؟
ج ـ فعل "شمار" چه وجهی است.
د ـ "سعدی" اسم خاص است یا عام ؟
هـ ـ "سعدی" ! چه نقشی دارد ؟
و ـ شعر دارای چند جمله است ؟
ز ـ امروز چه حالتی دارد ؟
ح ـ فاعل فعل "رفت" کدام است ؟

۵۲ـ برفِ پیری می‌نشیند بر سرم همچنان طبعم جوانی می‌کند
(سعدی)

الف ـ "می‌نشیند" چه زمانی است ؟
ب ـ بر " چه کلمه‌ای است ؟
ج ـ "پیری" اسم ذات است یا معنی ؟
د ـ "م" در سرم چه نوع کلمه‌ای است ؟
هـ ـ "برف" چه نقشی دارد
و ـ "م" درآخر سرم و طبعم چه‌نقشی دارد ؟
ز ـ "برف پیری" چه‌نوع اضافه‌ای است ؟
ح ـ شعر دارای چند جمله است ؟

۵۳ـ من آن نیم که حلال ازحرام نشناسم شراب با تو حلال است و آب بی تو حرام
(سعدی)

الف ـ "من" چه‌کلمه‌ای است ؟
ب ـ "حلال" و "حرام" اسم ذات‌اند یا معنی ؟
ج ـ "شراب" اسم خاص است یا عام ؟
د ـ "است" چه فعلی است ؟
هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟
و ـ "شراب" چه نقشی دارد؟
ز ـ "تو" درشراب‌باتوحلال‌است" چه حالتی دارد؟
ح ـ "حلال" چه نقشی دارد؟

۵۴ـ آنها که خوانده‌ام همه‌ازیاد من‌برفت اِلّا حدیث دوست که تکرار میکنم
(سعدی)

الف ـ "همه" چه کلمه‌ای است ؟
ب ـ "الا" چه کلمه‌ای است ؟
هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟
و ـ "همه" چه نقشی دارد؟

ج ـ "که" درمصراع اول چه نوع کلمه‌ای است؟ ز ـ "یاد" چه حالتی دارد؟

د ـ "حدیث" اسم است یا صفت؟ ح ـ "حدیث" چه‌نقشی دارد؟

۵۵ ـ چنانت دوست میدارم که وصلم دل نمیخواهد

کمالِ دوستی باشد مراد از دوست نگرفتن

(سعدی)

الف ـ "چنان" چه کلمه‌ای است؟ هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "کمال" اسم ساده است یا مرکب؟ و ـ فاعل جمله‌ی اول کدام است؟

ج ـ "مراد" اسم است یا قید؟ ز ـ "دوست" درجمله‌ی آخر چه نقشی دارد؟

د ـ "گرفتن" چه کلمه‌ای است؟ ح ـ "نمیخواهد" وجه اخباری است یا التزامی؟

۵۶ ـ مردی که هیچ جامه ندارد به اتّفاق بهتر زجامه‌ای که در او هیچ مُرد نیست

(سعدی)

الف ـ "مرد" اسم ذات است یا معنی؟ هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "هیچ" چه کلمه‌ای است؟ و ـ "جامه" چه حالتی دارد؟

ج ـ "اتفاق" اسم است یا فعل؟ ز ـ "او" چه نقشی دارد؟

د ـ "بهتر" چه کلمه‌ای است؟ ح ـ "فاعل" جمله اول کدام است؟

۵۷ ـ هر گُل نو که در جهان آید ما به عشقش هزار دستانیم

(سعدی)

الف ـ "هر" چه کلمه‌ای است؟ هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "که" چه نوع کلمه‌ای است؟ و ـ "عشق" چه حالتی دارد؟

ج ـ "هزار دستان" اسم ساده است یا مرکب؟ ز ـ "ش" درآخر عشقش چه نقشی دارد؟

د ـ "عشق" اسم ذات است یامعنی؟ ح ـ "ما" چه حالتی دارد؟

۵۸ ـ آرزو میخواه لیک اندازه خواه برنتابد کوه را یک برگ کاه

(مولوی)

الف ــ " یک " چه کلمه‌ای است ؟

ب ــ "برنتابد " چه کلمه‌ای است؟

ج ــ " آرزو " اسم ذات است یا معنی؟

د ــ "میخواه " چگونه فعلی است؟

هـ ــ شعر دارای چند جمله است؟

و ــ "برگ کاه " چه نوع اضافه‌ای است؟

ز ــ فاعل "برنتابد" را نشان دهید؟

ح ــ "اندازه " چه کلمه‌ای است ؟

۵۹ ــ چونکه نور صبحدم سربرزند . کرکس زرین گردون پر زند

(مولوی)

الف ــ "چونکه "چه نوع کلمه‌ای است؟

ب ــ "سر برزند "چه نوع فعلی است ؟

ج ــ "کرکس "اسم خاص است یا عام؟

د ــ "زرین "چه نوع کلمه‌ای است ؟

هـ ــ شعر دارای چند جمله است؟

و ــ "نور صبحدم "چه نوع اضافه‌ای است ؟

ز ــ "کرکس زرین "چه نوع اضافه‌ای است؟

ح ــ فاعل "پرزند "را نشان دهید .

۶۰ ــ زلب‌ها گل خنده‌ام چید و رفت . چو بوی گلی نرم پیچید و رفت

(محمد ــ روایی)

الف ــ "خنده " چه کلمه‌ای است؟

ب ــ "نرم " چه کلمه‌ای است؟

ج ــ "پیچید " چه وجهی است؟

د ــ " چو " چه نوع کلمه‌ای است؟

هـ ــ شعر دارای چند جمله است ؟

و ــ "گل خنده " چه نوع اضافه‌ای است؟

ز ــ "بوی گل " چه نوع اضافه‌ای است؟

ح ــ " لب ها " چه نقشی دارد؟

۶۱ ــ از زمین برُست خوبی بی نقاب . آن چنان کز شرق روید آفتاب

(مولوی)

الف ــ "زمین "چه نوع کلمه‌ای است ؟

ب ــ "بی‌نقاب " چه کلمه‌ای است؟

ج ــ "از " چه نوع حرفی است ؟

د ــ "آفتاب " اسم خاص است یا عام؟

هـ ــ شعر دارای چند جمله است ؟

و ــ فاعل جمله اول کدام است؟

ز ــ فاعل جمله دوم را نشان دهید .

ح ــ "شرق " چه حالتی دارد؟

۶۲ـ چون بخارد پشتِ من انگشتِ من　　　　خم شود از بار منت پشت من

(مولوی)

الف ـ "چون" چه نوع کلمه‌ای است؟　　　　هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ " من" چه کلمه‌ای است؟　　　　وـ "انگشت من" چه نوع اضافه‌ای است؟

ج ـ "خم شود" چه‌زمانی است‌وچندم شخص است؟ ز ـ فاعل جمله‌ی اول را نشان دهید.

د ـ "منت" اسم ذات است یا معنی؟　　　　ح ـ فاعل جمله دوم را نشان دهید.

۶۳ـ همتی کو تا نخارم پشت خویش　　　　وارهم از منت انگشت خویش

(مولوی)

الف ـ "کو" چه کلمه‌ای است؟　　　　هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "تا" چه کلمه‌ای است؟　　　　وـ "پشت" چه نقشی دارد؟

ج ـ "خویش" چه نوع کلمه‌ای است؟　　　　ز ـ "پشت خویش" چه نوع اضافه‌ای است؟

د ـ "وارهم" چه نوع کلمه‌ای است؟　　　　ح ـ "منت" چه حالتی دارد؟

۶۴ـ آب حیوان خوان مخوان این را سخن　　　　روح نو بین در تن حرف کهن

(مولوی)

الف ـ "آب" اسم ذات است یا معنی؟　　　　هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "سخن" اسم ذات است یا معنی　　　　و ـ "آب حیوان" چه نوع اضافه‌ای است؟

ج ـ "کهن" چه نوع صفتی است؟　　　　ز ـ "حرف کهن" چه نوع اضافه‌ای است؟

د ـ "بین" چه نوع کلمه‌ای است؟　　　　ح ـ "تن" چه حالتی دارد؟

۶۵ـ نطقِ آب و نطقِ خاک و نطقِ گِل　　　　هست محسوس حواس اهلِ دل

(مولوی)

الف ـ "حواس" اسم مفرد است یا جمع؟ هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "نطق" اسم ذات است یا معنی؟　　　　و ـ "محسوس" چه نقشی دارد؟

ج ـ "خاک" اسم عام است یا خاص؟　　　　ز ـ "محسوس حواس" چه نوع اضافه‌ای است؟

د ـ "و" چه کلمه‌ای است؟

ح ـ "نطق خاک" چه نوع اضافه‌ای است؟

۶۶ـ قرار نیست زمانی ترا برادر من! ببین که می‌کُشَدَت هر طرف تقاضاها

(مولوی)

الف ـ "ت" در می‌کشدت چه کلمه‌ای است؟

هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "زمانی" چه کلمه‌ای است؟

و ـ "ت" در می‌کشدت چه نقشی دارد؟

ج ـ "ببین" چه وجهی از افعال است؟

ز ـ فاعل جمله‌ی آخر کدام است؟

د ـ "قرار" اسم ذات است یا معنی؟

ح ـ "قرار" چه نقشی دارد؟

۶۷ـ خدایْ پهلوی هر درد داروبی بنهاد چودرد عشق قدیم است ماند بی‌زدوا

(مولوی)

الف ـ "خدای" اسم خاص است یا عام؟

هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "دارو" اسم ذات است یا معنی؟

و ـ "درد عشق" چه نوع اضافه‌ای است؟

ج ـ "دوا" اسم معرفه است یا نکره؟

ز ـ "دوا" چه نقشی دارد؟

د ـ "بنهاد" چه‌زمانی‌است ؟

ح ـ فاعل جمله‌ی اول کدام است؟

۶۸ـ هر که بالاتر رود احمق تر است کاستخوان او بَتَر خواهد شکست

(مولوی)

الف ـ "بالاتر" چه نوع‌کلمه‌ای است؟

هـ ـ شعر دارای چند جمله است ؟

ب ـ "خواهد شکست" چه زمانی است؟

و ـ مسند فعل ربطی "است" رانشان‌دهید.

ج ـ "شکست" فعل لازم است یا متعدی؟

ز ـ فاعل "خواهد شکست" کدام است؟

د ـ "او" چه نوع کلمه‌ای است؟

ح ـ فاعل "رود" را نشان دهید.

۶۹ـ نقش من، از چشم تو آواز داد که منم تو، تو منی در اتّحاد

(مولوی)

الف ـ "که" چه نوع کلمه‌ای است؟

هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

ب ـ "آواز داد" فعل مرکب است‌یاساده؟

و ـ فاعل جمله اول کدام است؟

ج ـ "تو" چه نوع ضمیری است؟

د ـ "اتحاد" چه نوع کلمه‌ای است؟

ز ـ "نقش من" چه نوع اضافه‌ای است؟

ح ـ "اتحاد" چه نقشی دارد؟

۷۰ ـ سحر خورشید سراز خواب برداشت
به مشرق پرچم زرّین برافراشت
قدم بیرون نهاد از مَعْبَدِ شرق
به جنگل دانه دانه زعفران کاشت

(محمد ـ روایی)

الف ـ "خورشید" اسم خاص است یا عام؟

ب ـ "زرین" چه نوع کلمه‌ای است؟

ح ـ "دانه دانه" چه نوع کلمه‌ای است؟

د ـ "زعفران" اسم است یا صفت؟

هـ ـ این دو بیت دارای چندجمله است؟

و ـ فاعل جمله‌ی آخر را نشان دهید؟

ز ـ "جنگل" چه حالتی دارد؟

ح ـ "معبد شرق" چه‌نوع اضافه‌ای است؟

۷۱ ـ زکم خوردن کسی‌را تب نگیرد
زپر خوردن بـه روزی صد بمیرد

(نظامی)

الف ـ "کسی" چه کلمه‌ای است؟

ب ـ "پرخوردن" چه کلمه‌ای است؟

ج ـ "صد" چه نوع کلمه‌ای است؟

د ـ "بمیرد" فعل لازم است یامتعدی؟

هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

و ـ فاعل جمله‌ی دوم کدام است؟

ز ـ "کسی" چه حالتی دارد؟

ح ـ "روزی" چه نقشی دارد؟

۷۲ ـ به عمری کو بود پنجاه یا شصت
چه باید صد گره برجان خود بست

(نظامی)

الف ـ "خود" چه نوع کلمه‌ای است؟

ب ـ "جان" اسم ذات است یا معنی؟

ج ـ "عمری" اسم مفرد است یا جمع؟

د ـ "یا" چه نوع کلمه‌ای است؟

هـ ـ شعر چند جمله دارد؟

و ـ "عمری" چه نقشی دارد؟

ز ـ "جان" چه حالتی دارد؟

ح ـ "جان خود" چه نوع اضافه‌ای است؟

۷۳ ـ سرانجام هر باز کوشیدنی
به جز خوردنی نیست و پوشیدنی

(نظامی)

الف ـ "جز" چه نوع کلمه‌ای است؟

ب ـ "سرانجام" بسیط است یا مرکب؟

ج ـ "ی" در آخر خوردن و پوشیدن چه‌نوع حرفی است؟

د ـ "هر" چگونه کلمه‌ای است؟

هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

و ـ مسند جمله‌ی دوم کدام است؟

ز ـ مسندالیه را نشان دهید.

ح ـ "خوردنی" چه نقشی دارد؟

۷۴ ـ بدانج آدمی را بود دسترس ‌‌‌ ‌‌ ‌ بکوشیم تا خوش برآید نفس

(نظامی)

الف ـ "دسترس" چه نوع کلمه‌ای است؟

ب ـ "تا" چه نوع حرفی است؟

ج ـ "نفس" اسم ذات است یا معنی؟

د ـ "آدمی" اسم عام است یا خاص؟

هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

و ـ "بکوشیم" فعل معلوم است یا مجهول؟

ز ـ "آدمی" چه نقشی دارد؟

ح ـ "دسترس" چه حالتی دارد؟

۷۵ ـ گر از دنیا وجوهی نیست در دست ‌‌ ‌‌ ‌ قناعت را سعادت باد کان هست

(نظامی)

الف ـ "دست" اسم عام است یا خاص؟

ب ـ "سعادت" اسم ذات است یا معنی؟

ج ـ "دنیا" معرفه است یا نکره؟

د ـ "وجوه" مفرد است یا جمع؟

هـ ـ بیت دارای چند جمله است؟

و ـ "دنیا" چه نقشی دارد؟

ز ـ "دست" چه نقشی دارد؟

ح ـ "قناعت" چه حالتی دارد؟

۷۶ ـ سخن بسیار داری اندکی کن ‌‌ ‌‌ ‌ یکی را صد مکن صد را یکی کن

(نظامی)

الف ـ "سخن" اسم است یا صفت؟

ب ـ "بسیار" چه نوع کلمه‌ای است؟

ج ـ "یکی" چه نوع کلمه‌ای است؟

د ـ "کن" چه وجهی است؟

هـ ـ شعر دارای چند جمله است؟

و ـ "صد" چه نقشی دارد (در جمله‌ی آخر)؟

ز ـ "سخن" چه نقشی دارد؟

ح ـ فاعل فعل "کن" کدام است؟

۷۷ـ گردن گل منبر بلبل شده — زلف بنفشه کمر گل شده

سایه گزیده لب خورشید را — باد زده شانه سر بید را

(نظامی)

الف ـ "منبر" اسم عام است یا خاص؟

ب ـ "گزیده" چه نوع صفتی است؟

ج ـ "باد" اسم است یا صفت؟

د ـ "خورشید" بسیط است یا مرکب؟

هـ ـ این دو بیت چند جمله دارد؟

و ـ "زلف بنفشه" چه نوع اضافه‌ای است؟

ز ـ فاعل جمله‌ی سوم کدام است؟

ح ـ مفعول جمله‌ی سوم را نشان دهید.

۷۸ـ تو خود دانی که وقت سرفرازی — زناشویی به است از عشقبازی

(نظامی)

الف ـ "سرفرازی" چه نوع کلمه‌ای است؟

ب ـ "وقت" چه نوع کلمه‌ای است؟

ج ـ "تو" چه‌نوع ضمیری است؟

د ـ "خود" چه نوع کلمه‌ای است؟

هـ ـ بیت دارای چند جمله است؟

و ـ "عشقبازی" چه نقشی دارد؟

ز ـ مسند مصراع دوم کدام است؟

ح ـ مسندالیه را نشان دهید.

۷۹ـ هزار از بهر می خوردن بود یار — یکی از بهر غمخوردن نگه دارد

(نظامی)

الف ـ "هزار" چه نوع عددی است؟

ب ـ "می‌خوردن" چه‌نوع کلمه‌ای است؟

ج ـ "نگه دار" چه وجهی است؟

د ـ "یار" اسم است یا صفت؟

هـ ـ بیت چند جمله دارد؟

و ـ "یکی" چه نقشی دارد؟

ز ـ فاعل "نگه دار" را بنویسید.

ح ـ مسند جمله‌ی اول کدام است؟

۸۰ـ از این درد بر خویش پیچیده‌ام — چو پروانه خاموش نالیده‌ام

(محمّد ـ روانی)

الف ـ "پیچیده‌ام" چه‌زمانی از افعال است؟

هـ ـ بیت چند جمله دارد؟

ب ـ "این" چه نوع کلمه‌ای است؟

و ـ "درد" چه نقشی دارد؟

ج ـ "خاموش" اسم است یا صفت؟

د ـ "چو" چگونه کلمه‌ای است؟

ز ـ فاعل جمله‌ی اول کدام است؟

ح ـ "م" در نالیده‌ام چه‌نقشی‌دارد؟

۸۱ ـ سرایی را که در وی یک زمانیم
در او جویای ساز جاودانیم
(فخرالدّین گرگانی)

الف ـ "سرایی" اسم نکره است یا معرفه"

ب ـ "یک" چه نوع کلمه‌ای است؟

ج ـ "زمان" اسم ذات است یا معنی؟

د ـ "در" چه کلمه‌ای است؟

هـ ـ بیت دارای چند جمله است؟

و ـ مسندالیه جمله اول را نشان دهید.

ز ـ مسند جمله دوم کدام است؟

ح ـ "وی" چه نقشی دارد؟

۸۲ ـ دلم بگرفت از این آسوده کاری
که آسایش بود بنیاد خواری
(فخرالدّین گرگانی)

الف ـ "بگرفت" فعل لازم است یامتعدی؟

ب ـ "این" چه کلمه‌ای است؟

ج ـ "آسوده کاری" چه کلمه‌ای است؟

د ـ "آسایش" چه نوع کلمه‌ای است؟

هـ ـ بیت چند جمله دارد؟

و ـ درجمله‌ی‌دوم مسند را نشان دهید.

ز ـ "م" در دلم چه حالتی دارد؟

ح ـ "بنیاد خواری" چه نوع ترکیبی است؟

۸۳ ـ چو رامین که گهی بنواختی چنگ
ز شادی بر سرِ آب آمدی سنگ
(فخرالدّین گرگانی)

الف ـ "چو" چه نوع کلمه‌ای است؟

ب ـ "ی" در آخر بنواختی و آمدی چه نوع حرفی است؟

ج ـ "که گهی" چه نوع کلمه‌ای است؟

د ـ "سنگ" اسم عام است یاخاص؟

هـ ـ بیت دارای چند جمله است؟

و ـ "شادی" چه‌نقشی دارد؟

ز ـ "چنگ" چه حالتی دارد؟

ح ـ فاعل جمله‌ی‌اول کدام است؟

۸۴ ـ کجایی‌ای مهِ تابان! کجایی
چرا از باختر بر می‌نیایی
چو سیمین آینه سر برزن ازکوه
ببین بر جانِ من صدگونه‌اندوه
(فخرالدّین گرگانی)

الف ــ "ای" چه کلمه‌ای است؟
ب ــ "سیمین آینه" چه کلمه‌ای است؟
ج ــ "تابان" چه کلمه‌ای است؟
د ــ "سربرزن" چه کلمه‌ای است؟
هـ ــ ابیات چند جمله دارند؟
و ــ "مه تابان" چه نقشی دارد؟
ز ــ "کوه" چه حالتی دارد؟
ح ــ "جان من" چه نوع اضافه‌ای است؟

۸۵ ــ بهٔ چین اندر به سنگی بر نبشته است — که دوزخ عاشقان را چون بهشت است

(فخرالدّین ــ گرگانی)

الف ــ "که" چه نوع کلمه‌ای است؟
ب ــ "چون" چه نوع کلمه‌ای است؟
ج ــ "بر" در برنبشت چه نوع حرفی است؟
د ــ "عاشقان" مفرد است یا جمع؟
هـ ــ بیت دارای چند جمله است؟
و ــ "چین" چه نقشی دارد؟
ز ــ در مصراع دوم، ارکان جمله راتعیین‌کنید.
ح ــ "سنگی" چه حالتی دارد؟

۸۶ ــ مرا مادر دعاکرده است گویی — که از تو دور بادا هرچه جویی

(فخرالدّین ــ گرگانی)

الف ــ "مرا" چه نوع کلمه‌ای است؟
ب ــ "گویی" چه نوع کلمه‌ای است؟
ج ــ "دور" چه نوع کلمه‌ای است؟
د ــ "الف" آخر بادا چه نوع حرفی است؟
هـ ــ بیت دارای چند جمله است؟
و ــ درجمله‌ی اول فاعل را نشان دهید.
ز ــ "تو" چه نقشی دارد؟
ح ــ "هرچه" چه نقشی دارد؟

۸۷ ــ برادر که مرا زو ننگ باشد — همان بهتر که زیر سنگ باشد

(فخرالدّین ــ گرگانی)

الف ــ "ننگ" اسم است یا صفت؟
ب ــ "بهتر" چه نوع کلمه‌ای است؟
ج ــ "زیر" قید است یا حرف؟
د ــ "که" حرف ربط است یا موصول؟
هـ ــ بیت دارای چند جمله است؟
و ــ درجمله‌ی اول متمم را نشان دهید.
ز ــ "بهتر" چه نقشی دارد؟
ح ــ مسندجمله‌ی اول کدام است؟

۸۸ـ جهان خواب است و ما در وی خیالیم چرا چندین درو ماندن سگالیم
همی جوئیم گنجش را به صد رنج پس آنگاهی نه ما مانیم و نه گنج
(فخرالدّین ـ گرگانی)

الف ـ "چندین" چه نوع کلمه‌ای است؟
ب ـ "پس" چه نوع کلمه‌ای است؟
ج ـ "همی" چه نوع کلمه‌ای است؟
د ـ "صد" چه نوع کلمه‌ای است؟
هـ ـ دو بیت چند جمله دارند؟
و ـ درجمله‌ی اول مسند را نشان دهید.
ز ـ "ش" در گنجش چه نقشی دارد؟
ح ـ "صد رنج" چه حالتی دارد؟

۸۹ـ بلرزم چون بیندیشم ز هجران چو گنجشکی که تر گردد ز باران
(فخرالدّین ـ گرگانی)

الف ـ "باران" اسم است یا قید؟
ب ـ "گنجشک" اسم ساده است یا مرکب؟
ج ـ "هجران" صفت است یا اسم؟
د ـ "که" چه نوع کلمه‌ای است؟
هـ ـ بیت دارای چند جمله است؟
و ـ فاعل جمله‌ی اول کدام است؟
ز ـ "هجران" و "باران" چه نقشی دارند؟
ح ـ "گنجشک" چه نقشی دارد؟

۹۰ـ شب است و چهره بر عالم سیاهی خرد بازیچه‌ی افکارِ واهی
شبی گرم و تنم در تب گدازان کجایی؟ ای نسیمِ صبحگاهی!
(محمّد ـ روایی)

الف ـ "افکار" چه نوع جمعی است؟
ب ـ "گدازان" چه نوع کلمه‌ای است؟
ج ـ "گرم" چه نوع کلمه‌ای است؟
د ـ "بازیچه" چه نوع کلمه‌ای است؟
هـ ـ دو بیت چند جمله دارد؟
و ـ "نسیم صبحگاهی" چه نقشی دارد؟
ز ـ متمم‌های دو بیت را تعیین کنید؟
ح ـ فاعل "کجایی" را تعیین کنید؟

۹۱ـ چو فرزند باشد به آیین وفَر گرامی به دل بر چه مادّه چه نَر
(فردوسی)

الف ـ "فرزند" چه نوع کلمه‌ای است؟
هـ ـ بیت چند جمله دارد؟

ب ـ "گرامی" چه نوع صفتی است؟

ج ـ "ماده" اسم ساده است یا مرکب؟

د ـ "چه" چه نوع حرفی است؟

و ـ "آیین و فر" چه حالتی دارند؟

ز ـ "دل" چه نقشی دارد؟

ح ـ مسندالیه بیت کدام است؟

۹۲ ـ سرِ مردِ جنگی خرد نسپرد   که هرگز نیامیخت کین با خرد

(فردوسی)

الف ـ "مرد" اسم ذات است یا معنی؟

ب ـ "خرد" اسم ذات است یا معنی؟

ج ـ "جنگی" چه نوع کلمه‌ای است؟

د ـ "نسپرد" فعل معلوم است یا مجهول؟

هـ ـ بیت چند جمله دارد؟

و ـ فاعل "نسپرد" کدام است؟

ز ـ "خرد" در مصراع اول چه نقشی دارد؟

ح ـ "خرد" در مصراع دوم چه‌حالتی‌دارد؟

۹۳ ـ ستم نامه‌ی عزلِ شاهان بُوَد   چو دود دل بیگناهان بُوَد

(فردوسی)

الف ـ "ستم" قید است یا اسم؟

ب ـ "نامه" اسم عام است یا خاص؟

ج ـ "عزل" اسم معنی است یا ذات؟

د ـ "بیگناهان" چه نوع کلمه‌ای است؟

هـ ـ بیت چند جمله دارد؟

و ـ "عزل شاهان" چه نوع اضافه‌ای است؟

ز ـ مسند در مصراع اول کدام است؟

ح ـ مسندالیه را درمصراع اول نشان دهید.

۹۴ ـ چو خورشید در قیر زد شَعرِ زرد   گُهر بَفت شد بیرم لاجْورد

ستاره چو گُل گشت و گردون چوباغ   چو پروانه پروین و مَهْ چون چراغ

(فردوسی)

الف ـ "شعر" چه نوع کلمه‌ای است؟

ب ـ "گهر بفت" چه نوع کلمه‌ای است؟

ج ـ "زرد" چه نوع کلمه‌ای است؟

د ـ "ستاره" اسم عام است یا خاص؟

هـ ـ دو بیت چند جمله دارد؟

و ـ "شعر" چه نقشی دارد؟

ز ـ ارکان جمله را در مصرع دوم بیت‌اول تعیین کنید؟

ح ـ "شد" و "گشت" چه نوع فعلی هستند؟

۹۵ ـ شبانگاهان که در چاک گریبان
افق خورشید را میکرد پنهان
به سیر عرش روحم را همی برد
اذان پیر مرد آسیابان . . .

(محمّد ـ روایی)

الف ـ "شبانگاهان "چه نوع کلمه‌ای است؟
ب ـ "اذان "اسم ذات است یا معنی؟
ج ـ "افق "اسم نکره است یا معرفه؟
د ـ "همی برد "چه‌زمان وچه وجهی است؟
هـ ـ دو بیت دارای چند جمله است؟
و ـ در مصراع دوم بیت اول، فاعل را نشان دهید.
ز ـ فاعل "همی برد "را تعیین کنید؟
ح ـ "سیر عرش "چه نوع اضافه‌ای است؟

۹۶ ـ اگر درد مرا قسمت توان کرد
نماند در جهان یک جان بیدرد

(فخرالدّین ـ گرگانی)

الف ـ "اگر "چه نوع کلمه‌ای است؟
ب ـ "بیدرد "چه نوع صفتی است؟
ج ـ "قسمت توان کرد "چه نوع کلمه‌ای است؟
د ـ "نماند "فعل لازم است یامتعدی؟
هـ ـ بیت چند جمله دارد؟
و ـ فاعل "نماند " را بنویسید؟
ز ـ "جان بیدرد " چه‌نوع اضافه‌ای است؟
ح ـ یک متمم در بیت نشان دهید؟

۹۷ ـ هرآن پیری که برنایی نماید
جهانش ننگ و رسوایی فزاید

(فخرالدّین ـ گرگانی)

الف ـ "برنایی "چه نوع کلمه‌ای است؟
ب ـ یک ضمیر متصل در بیت پیداکنید؟
ج ـ "فزاید "فعل لازم است یامتعدی؟
د ـ "پیری "معرفه است یا نکره؟
هـ ـ بیت چند جمله است؟
و ـ فاعل "نماید "کدام است؟
ز ـ فاعل "فزاید "را تعیین کنید؟
ح ـ "ش "در جهانش چه نقشی دارد؟

۹۸ ـ زمانه زرد گل بر روی من ریخت
همان مشکم به کافور اندر آمیخت

(فخرالدّین ـ گرگانی)

الف ـ "زمانه "اسم ساده است یا مرکب؟
ب ـ "کافور "اسم معرفه است یا نکره؟
هـ ـ بیت چند جمله است ؟
و ـ "زرد گل "چه نقشی دارد؟

ج ـ "زرد گل" چه نوع کلمه‌ای است؟

د ـ " اندرآمیخت "چه نوع فعلی است؟

ز ـ "روی من "چه نقشی دارد؟

ح ـ "زمانه" چه نقشی دارد؟

۹۹ ـ بخور هرچه داری منه باز پس

تو رنجی چرا ماند باید به کس

(فردوسی)

الف ـ "بخور "چه وجهی است؟

ب ـ "بازپس "چه نوع کلمه‌ای است؟

ج ـ "ماند "فعل لازم است یا متعدی؟

د ـ " کس" چه نوع کلمه‌ای است؟

هـ ـ بیت چند جمله‌است؟

و ـ "هرچه "چه نقشی دارد؟

ز ـ "کس "چه حالتی دارد؟

ح ـ "تو" چه حالتی دارد؟

۱۰۰ ـ تا یادِ توآمد به سراغ دل من

از خون جگر پرشد اَیاغ دل من

چون ناله‌ی هجرت به‌چمن سرکردم

خون شد دل غنچه هم به داغ دل من

(محمّد ـ روابی)

الف ـ "تا " چه نوع کلمه‌ای است؟

ب ـ "ایاغ "اسم ذات است یامعنی؟

ج ـ "داغ "اسم ذات است یا معنی؟

د ـ "غنچه "اسم بسیط‌است یا مرکب؟

هـ ـ رباعی دارای چند جمله است؟

و ـ فاعل مصراع اول کدام است؟

ز ـ مسند مصراع دوم را تعیین کنید؟

ح ـ "سراغ " چه نقشی دارد؟

پاسخ سؤالات دستوری ابیات

۱ ـ الف ـ سه جمله　　ب ـ صفت اشاره　　ج ـ هر چه

د ـ متعدی ، مضارع　　هـ ـ "م" دستم　　و ـ پیدا کردن

ز ـ اضافی　　ح ـ متممی

۲ ـ الف ـ چهار جمله　　ب ـ "اند"　　ج ـ حرف ربط

د ـ فعل امر　　هـ ـ بال و پرم　　و ـ اضافی

ز ـ فعل تام　　ح ـ ضمیرشخصی متصل

۳ ـ الف ـ سه جمله　　ب ـ ضمیر مشترک ، نقش اضافی

ج ـ ترکیب وصفی ، ندایی　　د ـ یای نسبت　　هـ ـ "ی" بپیمایی

و ـ چشم خود　　ز ـ اسم مصدر　　ح ـ متعدی

۴ ـ الف ـ سه جمله　　ب ـ تو　　ج ـ اضافی ، اسم خاص

د ـ ضمیر مبهم ، نهادی　　هـ ـ تشبیهی　　و ـ تیر مژگان

ز ـ فعل امر　　ح ـ صفت فاعلی

۵ ـ الف ـ چهار جمله　　ب ـ اسم مصدر ، متممی　　ج ـ مضارع ، لازم

د ـ وصفی ، متممی　　هـ ـ مصدری　　و ـ صفت فاعلی مرکب مرخم

ز ـ موصول　　ح ـ "د" نرنجد

۶ ـ الف ـ دوجمله　　ب ـ فعل معین (کمکی)　　ج ـ یاء کسره‌ی اضافه

د ـ ضمیرشخصی منفصل ، نقش اضافی دارد .　　هـ ـ فعل ربطی است .

و ـ نقش متممی　　ز ـ ترکیب اضافی ، نقش مسندی دارد .

ح ـ چگونه

۷ ـ الف ـ دو جمله　　ب ـ اضافه‌ی تخصیصی ، نقش قیدی (قیدزمان)

ج ـ یای وحده　　د ـ از مصدر مرکب "گناه کردن"

هـ ــ جرم (جرم من)　　و ــ "م" گناه کردم

ز ــ ضمیر شخصی متصل، نقش اضافی دارد،　　ح ــ اسم معنی است، نقش متممی دارد،

۸ ــ الف ــ یک جمله است،　　ب ــ اضافه‌ی تشبیهی است و نقش متممی دارد،

ج ــ اسم خاص است و نقش اضافی دارد،　　د ــ نقش نهادی دارد،

هـ ــ مصدر　　و ــ بارآورد، مضارع، متعدی،

ز ــ سربه زیر انداختن　　ح ــ ترکیب وصفی است،

۹ ــ الف ــ چهار جمله　　ب ــ ترکیب اضافی است و نقش متممی دارد،

ج ــ طی کردن، مصدر مرکب　　د ــ ترکیب وصفی است　　هـ ــ فعل ربطی

و ــ اسم مصدر، نقش نهادی　　ز ــ نقش مفعولی　　ح ــ "م" گفتم

۱۰ ــ الف ــ دو جمله　　ب ــ "م" "سرپیچیده‌ام　　ج ــ اسم مصدر، نقش اضافی

د ــ ترکیب اضافی　　هـ ــ اضافه‌ی تخصیصی، نقش متممی

و ــ صفت مفعولی　　ز ــ اسم خاص　　ح ــ اسم معنی است.

۱۱ ــ الف ــ سه جمله است.　　ب ــ نقش اضافی　　ج ــ سرنوشت من و مرغ شب

د ــ نقش مسندی　　هـ ــ فعل ربطی　　و ــ اسم معنی، نقش متممی

ز ــ مضارع، لازم　　ح ــ مصدر، گریان

۱۲ ــ الف ــ دو جمله　　ب ــ ترکیب وصفی است، نقش اضافی دارد،

ج ــ صفت اشاره　　د ــ شورانگیز　　هـ ــ نقش اضافی

و ــ فعل ربطی　　ز ــ "ند" آخر بیت　　ح ــ موصول

۱۳ ــ الف ــ سه جمله　　ب ــ شمع　　ج ــ فعل مجهول

د ــ یاد کنید　　هـ ــ متممی　　و ــ "ید" کنید

ز ــ شمع، یاد　　ح ــ اسم مصدر

۱۴ ــ الف ــ سه جمله　　ب ــ شب غربت

ج ــ کردسفر (سفرکرد) ،ماضی ساده   د ــ اضافه‌ی‌تشبیهی است .

هــ فعل ربطی   و ــ ضمیر اشاره   ز ــ لازم

ح ــ اسم مصدر

۱۵ ــ الف ــ پنج جمله   ب ــ ندائی   ج ــ اسم معنی ، نقش نهادی

د ــ صفت تفضیلی ، نقش مسندی   هــ قید

و ــ "م" داشتم   ز ــ ماضی ساده ،متعدی   ح ــ ضمیر

۱۶ ــ الف ــ سه جمله   ب ــ جوهر خود   ج ــ اسم مصدر

د ــ ضمیر مشترک ، نقش اضافی دارد .   هــ فعل ربطی است .

و ــ اضافه‌ی‌تشبیهی است و نقش متممی دارد .   ز ــ وجه امری

ح ــ "ی" توانی

۱۷ ــ الف ــ دو جمله   ب ــ ترکیب وصفی است و نقش متممی دارد .

ج ــ نقش قیدی (قیدزمان)   د ــ ضمیر شخصی منفصل ، نقش اضافی (مضاف الیه)

هــ "ی" نهی   و ــ نقش اضافی   ز ــ نقش متممی

ح ــ نقش متممی دارد.

۱۸ ــ الف ــ سه جمله   ب ــ یای کسره‌ی اضافه   ج ــ "م" ندارم.

د ــ اضافه‌ی اقترانی   هــ مضارع اخباری (برمی‌آورم)

و ــ نقش اضافی   ز ــ اسم خاص   ح ــ نقش نهادی

۱۹ ــ الف ــ دوجمله   ب ــ نقش مفعولی   ج ــ اسم‌مصدر ، نقش متممی

د ــ صفت اشاره   هــ این آینه   و ــ زنگاری چند

ز ــ فعل "است" به قرینه معنوی حذف شده است .

ح ــ نقش اضافی دارد.

۲۰ ــ الف ــ چهار جمله   ب ــ نقش نهادی   ج ــ حرف ربط

د ـ اسم مصدر است و نقش متممی دارد ،

هـ ـ اضافه‌ی تشبیهی است و نقش نهادی دارد ،

و ـ ازمصدرمرکب "پاگرفتن" ز ـ نقش اضافی ح ـ آن شمع

۲۱ ـ الف ـ چهار جمله ب ـ ترکیب وصفی ، نقش متممی

ج ـ اولی فعل تام و دومی فعل ربطی است ،

د ـ ضمیر شخصی متصل ، نقش مفعولی

هـ ـ اسم مصدر ، نقش متممی دارد ، و ـ تـــو

ز ـ نهادی ح ـ صفت مطلق

۲۲ ـ الف ـ چهار جمله ب ـ حرف ربط ج ـ "د" نماند

د ـ نقش نهادی دارد ، هـ ـ نقش اضافی دارد ، و ـ متعدی

ز ـ قدر (قدرش) ح ـ مضارع التزامی

۲۳ ـ الف ـ سه جمله است ، ب ـ ضمیر شخصی متصل است و نقش اضافی دارد ،

ج ـ بازگشتن د ـ نقش اضافی هـ ـ لازم است.

و ـ ترکیب وصفی است. ز ـ نسیم صبح ح ـ برگ بهار

۲۴ ـ الف ـ دوجمله است. ب ـ اسم خاص است. ج ـ نقش اضافی دارد.

د ـ نقش اضافی (برای من) هـ ـ ترکیب اضافی است.

و ـ مضارع التزامی است و متعدی می‌باشد. ز ـ انگشتری زنهار

ح ـ ملک سلیمان

۲۵ ـ الف ـ پنج جمله است. ب ـ او ج ـ تمام جمله‌ی پنجم

د ـ ترکیب اضافی است و نقش نهادی دارد ، هـ ـ فعل ربطی است ،

و ـ وارهاندن ز ـ ضمیر مشترک ح ـ نقش قیدی (قیدحالت)

۲۶ ـ الف ـ دو جمله است. ب ـ این درندمخویی ج ـ اسم مصدر است.



د ـ نقش اضافی دارد.   هـ ـ "ی" باشی   و ـ لازم است.

ز ـ حرف شرط   ح ـ اسم معنی است.

۲۷ ـ الف ـ دو جمله است.   ب ـ ترکیب‌وصفی‌است.   ج ـ "م" دارم.

د ـ متضاد   هـ ـ نقش متممی دارد.   و ـ فعل تام است.

ز ـ یای کسره‌ی اضافه   ح ـ اسم مصدر است

۲۸ ـ الف ـ چهار جمله   ب ـ نقش نهادی دارد.   ج ـ نقش مفعولی دارد.

د ـ هردو حرف ربط‌است،   هـ ـ عیب کردن   و ـ "ی" چرایی

ز ـ نقش مسندی دارد،   ح ـ مصدر است،

۲۹ ـ الف ـ پنج جمله است.   ب ـ اولی وصل و دومی و سومی ربط‌است.

ج ـ فعل تام است (رفت)   د ـ ترکیب وصفی است و نقش اضافی دارد.

هـ ـ نقش اضافی (چشم شهلای تو)   و ـ "م" میرم

ز ـ نقش نهادی دارد،   ح ـ نقش مسندی دارد،

۳۰ ـ الف ـ سه جمله است.   ب ـ مضارع، متعدی   ج ـ تو

د ـ من مسکین گدا   هـ ـ نقش مفعولی دارد.

و ـ ضمیر مشترک است و نقش اضافی دارد.   ز ـ حرف ربط

ح ـ اضافی

۳۱ ـ الف ـ دو جمله است.   ب ـ سعی طبیب   ج ـ اضافه‌ی‌تخصیصی است.

د ـ فعل ربطی است.   هـ ـ نقش متممی دارد،   و ـ نقش اضافی دارد.

ز ـ موجب درمان درد   ح ـ تو

۳۲ ـ الف ـ سه جمله است.   ب ـ صفت مفعولی است.   ج ـ نقش متممی دارد.

د ـ لازم است.   هـ ـ نقش نهادی‌دارد.   و ـ "م" ندارم.

ز ـ ترکیب وصفی است.   ح ـ مضارع است.

۳۳ــ الف ــ چهار جمله است.　　ب ــ نقش متممی دارد.　ج ــ لازم است.

د ــ حرف ربط است.　　هـ ــ "م" می‌سپوم

و ــ ضمیر شخصی متصل است و نقش نهادی دارد.

ز ــ نقش مفعولی دارد.　　ح ــ مضارع اخباری است.

۳۴ــ الف ــ سه جمله است.　　ب ــ ترکیب وصفی است و نقش نهادی دارد.

ج ــ نقش مفعولی دارد.　　د ــ "ی" نخواهی　　هـ ــ اسم جمع است.

و ــ ترکیب وصفی است و نقش مفعولی دارد.　　ز ــ تو

ح ــ فعل ربطی است.

۳۵ــ الف ــ پنج جمله است.　　ب ــ "ند" پرسند　　ج ــ نقش اضافی دارد.

د ــ ضمیر اشاره است و نقش مفعولی دارد.

هـ ــ ضمیر پرسشی است و نقش مفعولی دارد.　　و ــ خسرو

ز ــ ماضی ساده، متعدی　　ح ــ حرف ربط

۳۶ــ الف ــ سه جمله دارد.　　ب ــ فراغ بال

ج ــ ترکیب وصفی است و نقش اضافی دارد.　　د ــ فعل ربطی است.

هـ ــ تو　　و ــ اضافی　　ز ــ مرغان

ح ــ مضارع

۳۷ــ الف ــ چهار جمله است.　　ب ــ اضافه‌ی تخصیصی است و نقش مفعولی دارد.

ج ــ نقش ندائی دارد.　　د ــ مسیح دمی　　هـ ــ صفت فاعلی مرکب مرخم

و ــ مضارع　　ز ــ طبیب راه نشین　　ح ــ تو

۳۸ــ الف ــ سه جمله است.　　ب ــ صفت　　ج ــ نقش اضافی دارد.

د ــ صفت اشاره است.　　هـ ــ موصول　　و ــ "ی" افکندی

ز ــ ضمیر　　ح ــ نقش متممی دارد.

۳۹ــ الف ــ سه جمله دارد. ب ــ ترکیب وصفی است و نقش اضافی دارد.

ج ــ فعل تام است. د ــ تو هـ ــ چیزی

و ــ ترکیب وصفی است و نقش نهادی دارد. ز ــ فعل نهی است.

ح ــ موصول

۴۰ــ الف ــ سه جمله دارد. ب ــ نقش اضافی دارد. ج ــ اضافه‌ی تخصیصی است.

د ــ روشنی گوهر هـ ــ اسم مصدر و ــ ضمیر

ز ــ نقش متممی دارد. ح ــ مضارع

۴۱ ــ الف ــ چهار جمله است. ب ــ هر دو ربط است. ج ــ قید ترتیب است.

د ــ "ی" چرایی هـ ــ نقش مفعولی دارد. و ــ دوستان

ز ــ عیب کردن ح ــ نقش مفعولی دارد.

۴۲ ــ الف ــ چهار جمله است. ب ــ حرف ربط است. ج ــ تو

د ــ نقش مفعولی دارد. هـ ــ اضافه‌ی اقترانی است. و ــ متعدی است.

ز ــ نقش نهادی دارد. ح ــ نقش ندائی دارد.

۴۳ ــ الف ــ دو جمله دارد. ب ــ ترکیب وصفی است.

ج ــ قدم نهادن (مرکب) د ــ حرف اضافه است (را = به)

هـ ــ نقش نهادی و ــ یک ره (قید مقدار)

ز ــ نقش متممی ح ــ مضارع

۴۴ ــ الف ــ چهار جمله دارد. ب ــ فعل تام است.

ج ــ اولی نقش بدلی و دومی نقش اضافی دارد. د ــ نقش ندائی دارد.

هـ ــ تو و ــ نقش نهادی ز ــ صفت مبهم

ج ــ حجاب

۴۵ ــ الف ــ دو جمله دارد. ب ــ نقش اضافی دارد.

ج ــ ترکیب وصفی است و نقش مفعولی دارد. د ــ "م" آرم

هـ ــ نقش اضافی و ــ آورنده ــ آورده ز ــ اسم معنی

ح ــ روی دل

۴۶ ــ الف ــ دو جمله است. ب ــ یای مصدری است. ج ــ رنجی دگر

د ــ ترکیب وصفی است. هـ ــ صفت تفضیلی (برتر) است.

و ــ نقش نهادی دارد. ز ــ صفت مبهم است. ح ــ مضارع اخباری است.

۴۷ ــ الف ــ دو جمله است. ب ــ نقش اضافی دارد. ج ــ نقش مفعولی دارد.

د ــ تو هـ ــ نقش متممی دارد. و ــ متعدی است.

ز ــ مست جام وصل ح ــ مضارع

۴۸ ــ الف ــ چهار جمله است. ب ــ نقش مفعولی دارد. ج ــ کسره‌ی اضافه

د ــ "م" نیستم هـ ــ نقش اضافی دارد. و ــ فعل نهی است.

ز ــ نقش متممی ح ــ از مصدر "خو گرفتن"، خو گیری

۴۹ ــ الف ــ سه جمله است. ب ــ اضافه‌ی تخصیصی است.

ج ــ ماضی نقلی است. د ــ اضافه‌ی تشبیهی است.

هـ ــ ضمیر شخصی متصل و ــ نقش مفعولی ز ــ دریای دیده

ح ــ نشانه‌ی مفعولی است.

۵۰ ــ الف ــ سه جمله است. ب ــ گرد آلود فقر ج ــ نقش اضافی دارد.

د ــ نقش متممی دارد. هـ ــ هستم و ــ صفت مفعولی مرکب مرخم

ز ــ اضافه‌ی تشبیهی است. ح ــ نقش مفعولی دارد.

۵۱ــ الف ــ قید ب ــ ضمیر ج ــ امری دـ خاص
هــ منادی و ــ چهارجمله ز ــ مفعولی ح ــ دی

۵۲ ــ الف ــ مضارع اخباری ب ــ حرف اضافه ج ــ معنی
دــ ضمیر متصل شخصی هــ نهاد
و ــ اضافی (هردو) ز ــ تشبیهی ح ــ دو جمله

۵۳ ــ الف ــ ضمیر شخصی منفصل ب ــ معنی (هر دو) ج ــ عام
د ــ ربطی هــ چهار جمله و ــ نهاد (مسندالیه) ز ــ متممی
ح ــ مسند

۵۴ ــ الف ــ ضمیر مبهم ب ــ حرف استثناء ج ــ موصول
د ــ اسم هــ چهار و ــ نهاد (فاعل) ز ــ متممی
ح ــ نهاد جمله سوم و مفعول جملهٔ چهارم

۵۵ ــ الف ــ قید ب ــ ساده ج ــ اسم معنی د ــ مصدر
هــ سه جمله و ــ "م" در دوست میدارم ز ــ متممی
ح ــ اخباری

۵۶ ــ الف ــ ذات ب ــ صفت مبهم ج ــ اسم د ــ صفت تفضیلی
هــ سه جمله و ــ تمیزی ز ــ متممی ح ــ مردی

۵۷ ــ الف ــ صفت مبهم ب ــ موصول ج ــ مرکب د ــ معنی
هــ دو جمله و ــ متممی ز ــ اضافی ح ــ نهاد (مسندالیه)

۵۸ ــ الف ــ صفت عددی ب ــ فعل پیشوندی ج ــ معنی
د ــ امری هــ سه جمله و ــ تخصیصی ز ــ یک برگ کاه
ح ــ قید

۵۹ ــ الف ــ قید ب ــ فعل مرکب ج ــ عام د ــ صفت نسبی
هــ دو جمله و ــ تخصیصی ز ــ وصفی ح ــ کرکس

۶۰ ــ الف ــ اسم مصدر ب ــ قید مشترک ج ــ اخباری د ــ قید تشبیه
هــ چهار جمله و ــ تشبیهی ز ــ تخصیصی ح ــ متممی

۶۱ ــ الف ــ اسم ب ــ صفت پیشوندی ج ــ حرف اضافه
د ــ خاص هــ دو جمله و ــ خوبی ز ــ آفتاب
ح ــ متممی

۶۲ــ الف ــ حرف ربط　ب ــ ضمیر شخصی منفصل
ج ــ مضارع سوم شخص مفرد　د ــ معنی　هــ دو جمله
و ــ تخصیصی　ز ــ انگشت من　ح ــ پشت من

۶۳ــ الف ــ استفهام　ب ــ حرف ربط　ج ــ ضمیرمشترک　د ــ فعل پیشوندی
هــ سه جمله　و ــ مفعولی　ز ــ تخصیصی　ح ــ متممی

۶۴ــ الف ــ ذات　ب ــ معنی　ج ــ ساده　د ــ فعل امر
هــ سه جمله　و ــ تخصیصی　ز ــ وصفی　ح ــ متممی

۶۵ــ الف ــ جمع مکسر　ب ــ معنی　ج ــ عام　د ــ حرف ربط
هــ یک جمله　و ــ مسند　ز ــ تخصیصی　ح ــ استعاری

۶۶ــ الف ــ ضمیر متصل شخصی　ب ــ قید　ج ــ امری
د ــ معنی　هــ چهار جمله　و ــ مفعولی　ز ــ تقاضاها
ح ــ مسند

۶۷ــ الف ــ خاص　ب ــ ذات　ج ــ معرفه　د ــ ماضی
هــ سه جمله　و ــ تخصیصی　ز ــ متممی　ح ــ خدای

۶۸ــ الف ــ صفت تفضیلی　ب ــ آینده　ج ــ لازم　د ــ ضمیرمنفصل شخصی
هــ سه جمله　و ــ احمق تر　ز ــ استخوان　ح ــ هرکه

۶۹ــ الف ــ حرف ربط　ب ــ مرکب　ج ــ ضمیر منفصل شخصی
د ــ اسم　هــ سه جمله　و ــ نقش من　ز ــ تخصیصی
ح ــ متممی

۷۰ــ الف ــ خاص　ب ــ صفت نسبی　ج ــ قید　د ــ اسم
هــ چهار جمله　و ــ خورشید　ز ــ متممی　ح ــ تشبیهی

۷۱ــ الف ــ ضمیر مبهم　ب ــ مصدر مرکب　ج ــ عدد　د ــ لازم
هــ دو جمله　و ــ صد　ز ــ نهاد　ح ــ متممی

۷۲ــ الف ــ ضمیر مشترک　ب ــ معنی　ج ــ مفرد　د ــ حرف
هــ سه جمله　و ــ متممی　ز ــ متممی　ح ــ تخصیصی

۷۳ــ الف ــ قید　ب ــ مرکب　ج ــ (ی) وحده　د ــ صفت مبهم
هــ دو جمله　و ــ پوشیدنی　ز ــ تمام مصراع اول　ح ــ مسند

۷۴ــ الف ــ صفت مرکب ب ــ حرف ج ــ معنی د ــ عام
هــ سه جمله و ــ معلوم ز ــ متممی ح ــ مسند

۷۵ــ الف ــ عام ب ــ معنی ج ــ معرفه د ــ جمع مکسر عربی
هــ سه جمله و ــ متممی ز ــ متممی ح ــ مسندالیه اختصاصی

۷۶ــ الف ــ اسم معنی ب ــ قید مُشترک ج ــ عدد د ــ امری
هــ چهار جمله و ــ مفعولی ز ــ مفعولی ح ــ تو

۷۷ــ الف ــ عام ب ــ مفعولی ج ــ اسم
د ــ مرکب هــ چهار و ــ استعاری ز ــ سایه
ح ــ لب خورشید

۷۸ــ الف ــ اسم مصدر مرکب ب ــ قید
ح ــ ضمیر منفصل دوم شخص مفرد د ــ ضمیر مشترک هــ دو جمله
و ــ متممی ز ــ به ح ــ زنا شویی

۷۹ــ الف ــ عدد اصلی ب ــ مصدر مرکب ج ــ امری د ــ اسم
هــ دو جمله و ــ مفعولی ز ــ تو ح ــ یار

۸۰ــ الف ــ ماضی نقلی ب ــ صفت اشاره ج ــ صفت د ــ قید
هــ دو جمله و ــ متممی ز ــ من (م) ح ــ فاعلی

۸۱ــ الف ــ نکره ب ــ صفت‌شمارشی ج ــ معنی د ــ حرف اضافه
هــ دو جمله و ــ یم ز ــ جویای ساز جاودان
ح ــ متممی

۸۲ــ الف ــ لازم ب ــ صفت اشاره ج ــ اسم مصدر مرکب
د ــ اسم مصدر هــ دو جمله و ــ بنیاد خواری ز ــ اضافی
ح ــ اضافی

۸۳ــ الف ــ قید ب ــ ی استمرار ج ــ قید د ــ عام
هــ دو جمله و ــ متممی ز ــ مفعولی ح ــ رامین

۸۴ــ الف ــ حرف ندا ب ــ ترکیب وصفی مقلوب ج ــ صفت فاعلی
د ــ فعل امر مرکب هــ شش جمله و ــ منادی ز ــ متممی
ح ــ تخصیصی

۸۵ــ الف ــ حرف ربط ب ــ حرف تشبیه ج ــ پیشوند د ــ جمع

هـ ـ دو جمله　　و ـ متممی　ز ـ دوزخ : مسندالیه ـ بهشت : مسند ـ است : رابط

ح ـ متممی

۸۶ ـ　الف ـ مرکب از "من" ضمیر منفصل و "را" حرف اضافه　　ب ـ قید

ج ـ قید مشترک　　د ـ دعا　　هـ ـ سه جمله　　و ـ مادر

ز ـ متممی　　ح ـ مفعولی

۸۷ ـ　الف ـ اسم معنی　　ب ـ صفت تفضیلی　　ج ـ حرف اضافه

د ـ ربط　　هـ ـ سه جمله　　و ـ او　　ز ـ مسند

ح ـ ننگ

۸۸ ـ الف ـ قید مقدار　　ب ـ حرف　　ج ـ پیشوند استمرار

د ـ صفت شمارشی　　هـ ـ شش جمله　　و ـ خواب　　ز ـ اضافی

ح ـ متممی

۸۹ ـ　الف ـ اسم　　ب ـ ساده　　ج ـ اسم　　د ـ موصول

هـ ـ سه جمله　　و ـ من (م در بلرزم)　　ز ـ متممی

ح ـ فاعلی

۹۰ ـ　الف ـ جمع مکسر عربی　　ب ـ صفت فاعلی ج ـ صفت ساده

د ـ مرکب　　هـ ـ هفت جمله　　و ـ منادی　　ز ـ عالم ـ تب

ح ـ تو (ی در کجایی)

۹۱ ـ　الف ـ اسم ساده　　ب ـ ساده　　ج ـ ساده　　د ـ پیوند

هـ ـ چهار جمله　　و ـ متممی　　ز ـ متممی　　ح ـ فرزند

۹۲ ـ　الف ـ ذات　　ب ـ معنی　　ج ـ صفت نسبی　　د ـ معلوم

هـ ـ دو جمله　　و ـ سر مرد جنگی ز ـ مفعولی　　ح ـ متممی

۹۳ ـ　الف ـ اسم　　ب ـ عام　　ج ـ معنی

د ـ جمع (صفتی که به جای اسم نشسته است)　　هـ ـ دو جمله

و ـ تخصیصی　　ز ـ نامهٔ عزل　　ح ـ ستم

۹۴ ـ　الف ـ اسم ذات　　ب ـ صفت مرکب　ج ـ صفت ساده　　د ـ عام

هـ ـ شش جمله　　و ـ مفعولی

ز ـ بیرم لاجورد : مسندالیه ـ گهر بفت : مسند ـ شد : رابطه

ح ـ ربطی



۹۵ـ الف ـ قید ب ـ معنی ج ـ معرفه
د ـ ماضی استمراری ـ اخباری هـ ـ دو جمله و ـ افق
ز ـ اذان ح ـ تخصیصی

۹۶ـ الف ـ شرط ب ـ پیشوندی ج ـ مصدر مرخم مرکب
د ـ لازم هـ ـ دو جمله و ـ جان بپدرد ز ـ وصفی
ح ـ جهان

۹۷ـ الف ـ اسم مصدر ب ـ ش در جهانش ج ـ متعدی
د ـ نکره هـ ـ دو جمله و ـ هرآن‌پیر ز ـ جهان
ح ـ متممی

۹۸ـ الف ـ مرکب ب ـ معرفه ج ـ ترکیب وصفی مقلوب
د ـ فعل پیشوندی هـ ـ دو جمله و ـ مفعولی ز ـ متممی
ح ـ فاعلی

۹۹ـ الف ـ امری ب ـ قید ج ـ متعدی د ـ ضمیر مبهم
هـ ـ پنج جمله و ـ مفعولی ز ـ متممی ح ـ فاعلی

۱۰۰ـ الف ـ حرف ربط ب ـ ذات ج ـ معنی د ـ بسیط (ساده)
هـ ـ چهار جمله و ـ یاد ز ـ پر ح ـ متممی